

تبیین مفهوم مسکن و سکونت در رویکرد پدیدارشناسی و رهیافت پارادایم های فرهنگی زیستی

شاهین ایلکا - دانشجوی دکتری معماری، گروه هنر و معماری، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

بهروز منصوری* - استادیار، گروه هنر و معماری، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

سید محمدرضا نصیر سلامی - استادیار، گروه هنر و معماری، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

سید علی اکبر صارمی - دانشیار، گروه هنر و معماری، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

شکی نیست که معماری در تعاملی دوسویه «هم بر فرهنگ و هم از فرهنگ تاثیر گذاشته و تاثیر پذیرفته» است، چنانچه مقوله جامعه-شناسی مسکن سعی در شناسایی این حلقه های مفهومی و معنایی تعاملات فرهنگ (جامعه) و معماری مسکن دارد؛ لذا رسیدن به یک فرایند اندیشه ارتباطی خاص بینایی، به عنوان ابزار و داده های فرآیند پدیدارسازی بستر اجتماعی معماری با تکیه بر الگوی فکری خاص و نتایج اجتماعی مشخص به صورت واکنش های استاندارد ولی نسبی جامعه و نسبت به معماری با بازخورد ادراکی از معماری، از جمله مفاهیمی است که لازم است تا در رابطه فرهنگ و معماری خانه مورد بحث باشد. پرسش پیشینی مفهوم سکونت این است که آیا صرف جایگیری در یک فضا را می توان سکونت یافتن در آن نامید؟ روش تحقیق مقاله، «توصیفی و تحلیلی» و «روش استدلال منطقی» است که از «روش اسنادی» و مطالعات کتابخانه ای بهره برده است. در راستای نتایج تحقیق به مفهوم پدیدارشناختی سکونت و مفهوم سکونت زیستی در رویکرد پدیدارشناختی اشاره شده و در پایان پارادایم های فرهنگی خانه بر اساس نظریه های فرهنگی در پیدایش مجتمع های زیستی مورد اشاره قرار گرفته است که عبارتند از: «مطالعه معنای چندمجرایی فرهنگی معماری، مطالعه معنای نمادین فرهنگ معماری، رویکرد غیرکلامی در درک معنای فرهنگی، معماری قواعد فهم اشاره های فرهنگی معماری، و قواعد خوانش فرهنگی معماری و محیط.»

واژگان کلیدی: سکونت، مسکن، خانه و فرهنگ ایرانی، پارادایم های فرهنگی و پدیدارشناسی سکونت.

Phenomenological approach and the concept of living in the cultural paradigm of life

Abstract

There is no doubt that architecture has boosted the interaction of culture and culture is affected and influenced. Sociology housing issues trying to identify the circle of conceptual and semantic interaction of culture (society) and housing architecture. Thought process to reach a predefined architecture feedback conceptual architecture needs to be discussed in terms of culture and architecture of the house. The previous question is that the only place of residence can live in a space Find it called? The research paper is an analytical and logical reasoning is used by documentary and library studies. In line with the results of the phenomenological concept of residence and the residence life mentioned in the phenomenological approach and the cultural paradigm in the development of complex biological home based on cultural theories have been discussed as follows: Cultural meaning of architectural, cultural and symbolic meaning of architecture, nonverbal approach in the sense of cultural, architectural and cultural references to understand the rules of architecture, and cultural readings architecture and environment rules.

Keywords: housing, housing, homes and Iranian culture, cultural paradigms and phenomenology of residence.

مقدمه

«خانه و مسکن»، از مهمترین موضوعات در رویکردهای پدیدارشناختی و رهیافت پارادایم‌های زیستی است؛ در عین حال که یکی از مهم‌ترین اشکال «سازمان‌دهی اجتماعی فضا» است که مانند بسیاری دیگر از مجموعه‌های ساخت بشر، ماهیتی دوگانه دارد: «۱. تحت تأثیر فرهنگ شکل می‌گیرد و ۲. به نوبه خود بر آن تأثیر می‌گذارد». این فضا، در کانون توجه برخی از فیلسوفان معاصر مانند «گاستون باشلار»^۱ فرانسوی و «مارتین هایدگر»^۲ آلمانی قرار گرفته و به تبع آن، بحث‌هایی در سایر رشته‌ها نیز ایجاد شده است (اسمیت و کرافت، ۲۰۰۶، ص ۱۵). از سویی دیگر، مطالعه ابعاد «فرهنگ خانه» در حوزه علوم اجتماعی و فرهنگی نقش بسیار مهمی در «سبک زندگی» انسان و زندگی روزمره آن دارد. این پدیده دارای ابعاد معنوی و مادی در ساختار فرهنگ هر جامعه‌ای می‌شود. «خانه» پدیده‌ای است که منطبق با کلیت نظام اجتماعی حاکم بر فرهنگ انسانی در هر قوم یا ملتی شکل می‌گیرد؛ در واقع با توجه به مجموعه‌ای از ارزش‌ها، معانی و هنجارهایی که در فرهنگ رایج است؛ همچنین با توجه به سنت و آداب و رسوم که بر ساختار فرهنگ یک قوم، قبیله یا ملت حاکم می‌باشد فرم مادی و معنوی آن در فضای زندگی وجود می‌آید. مطالعه اجتماعی و فرهنگی خانه از این بعد اهمیت دارد که ما به دنبال این باشیم که بدانیم این خانه با توجه به فرهنگ حاکم بر نظام اجتماعی و عرفی منطقه چگونه ساخته

«من بر این باورم که ما و کسانی که بعد از ما می‌آیند، به مبارزه برای یافتن خانه‌ای در این جهان ادامه خواهیم داد، هرچند در این ضمن خانه‌ها و کاشانه‌هایی که ساخته‌ایم همراه با خیابان مدرن و روح مدرن، همچنان دود می‌شوند و به هوا می‌روند...»- از آخرین سطور مهم‌ترین کتاب مارشال برمن: هر آنچه سخت است، دود می‌شود و به هوا می‌رود.

می‌شود؟ موادی که در ساخت این خانه بکار رفته است، چگونه تهیه شده است؟ و برای ساخت خانه چه ابزار و تکنیکی به آن فرم و حالت داده است؟ در واقع در این نوع مطالعه برای پژوهشگر این مسئله حائز اهمیت است که چه نمادها و نشانه‌هایی را باید در ساخت و در ساختار خانه بکار برد؟ یا اینکه با توجه به فرهنگ و خرده فرهنگ‌های حاکم در منطقه باید این پدیده را تفسیر و تشریح کرد؛ و یا اینکه هر فردی چگونه خانه را توصیف و ترسیم می‌کند. از سوی دیگر، مطالعات اجتماعی به نحوه تعامل افراد در خانه اهمیت می‌دهد، در واقع برای پژوهشگر این تعاملات اهمیت دارد که از چه محتوا و معنایی برخوردار است؟ با توجه به ساختار ارزشی و هنجاری که بر فرهنگ یک جامعه حاکم می‌باشد افراد برای بردن یا نبردن دیگران به خانه باید رفتارها و اعمالی را پیاده کنند، در واقع اینکه در خانه فضاهای متفاوتی وجود دارد که هریک از این فضاها از کارکردهای متفاوتی اعم از قدسی بودن، عرفی بودن، خاص بودن، برخوردار است، مورد تفسیر و تشریح قرار می‌گیرد.

«غالباً پرسش از چیستی مسکن است. چیستی مسکن را می‌توان در یک صورت بندی چند وجهی به بحث نشست، مسکن را از منظر اقتصادی یک «کالا» می‌خوانند، از منظر جامعه‌شناسی آن را یک «تهداد» می‌دانند، از منظر انسان‌شناسی، «فرهنگ» می‌خوانند؛ در مواجهه زیباشناختی و با رویکردی نشانه‌شناسانه مسکن را می‌توان با تمسک به

1. Gaston Bache lard

2. Martin Heidegger

تقسیم‌بندی «چارلز سندرس پیرس» (۱۸۳۹-۱۹۱۴) در گستره‌ای میان «نماد، آیکن یا نمایه» تعریف نمود.

در هر حال، بطور عام فضای مسکونی را که انسان‌ها در آن اقامت و زندگی می‌کنند، «خانه» می‌نامند. این فضای مسکونی با دیوارها، کف، سقف و در ورودی اش هویت خانه مسکونی پیدا می‌کند و در تقابل مفهومی «مکان» با «نامکان» بیشتر جلوه‌گر می‌شود.^۱ این ساختار «پناهگاه» یا «جان پناه» برای انسان را فراهم می‌سازد. خانه معمولاً محل اقامت دائم یا نسبتاً پایدار خانواده است. افراد ممکن است برای کار یا فراغت از خانه خارج شوند اما حداقل برای «خواب» به خانه برمی‌گردند. انسان همواره در طول تاریخ لاجرم از ساختن و داشتن خانه بوده است زیرا اندام انسان بخصوص در سال‌های نخست تولد و طفولیت قادر نیست بدون داشتن جان پناه در طبیعت به حیات خود ادامه دهد. از سویی دیگر، مسکن از منظر روان‌کاوی و در فهمی «فرویدی» بدلی بر بطن یا زهدان مادر است؛ محملی که زمانی برای انسان امن و راحت‌ترین «مکان» یا «جا» بوده است، مسکن در این تفسیر، تصویری ناخودآگاه از مادر است، فضایی‌کره‌ای، کامل، یکپارچه، خاموش و فاقد هرگونه تلاطم که از آن رانده شده‌ایم و به گمان لاکان پس از تسلط امر نمادین و تسلط نام پدر در مرحله ادیپی، تا ابد جهان پیرامونمان را به دنبال یافت همان آرامش از دست رفته‌اش در بعدی کالبدی خواهیم جست. مسکن از «منظر شهری» و در رویکردی «زیست‌شناسانه»، سلولی زنده در یک ارگانیسم کاملاً پیچیده است، مسکن باز هم از منظر شهری و البته این بار با بن‌مایه‌های تحلیلی و فضا‌منا می‌تواند یک گونه فضا در میان گونه‌های دیگر فضایی باشد،

البته نه فضایی عمومی یا نیمه عمومی بلکه فضایی در مقیاس شهری و کاملاً خصوصی. مسکن از منظر «مهندسی عمران»، یک بناست که در ترکیب با ابعاد زیبایی‌شناسانه و با تدقیق پتانسیل زیستی درونش وجهی معمارانه نیز به خود می‌گیرد. در هر دوره تاریخی، فرم خانه متناسب با شرایطی که انسان در آن قرار داشته، تغییر کرده است. این تحول را می‌توان از روی نمونه‌ها و بقایای موجود خانه‌های اقوام نخستین تا اقوام امروزی مشاهده کرد. لذا، خانه به مثابه یکی از مولفه‌های اساسی زندگی اجتماعی، نقش اساسی در فرهنگ انسانی دارد. این پدیده منطبق با کلیت نظام اجتماعی حاکم بر فرهنگ انسانی در هر قوم یا ملتی شکل می‌گیرد. در واقع با توجه به فرهنگ و ریشه‌هایی که بر ساختار فرهنگ یک جامعه حاکم است، انسان در خانه با آیین‌های بسیاری روبرو می‌شود؛ که باید هریک از این آیین‌ها معناشناسی و مفهوم‌سازی گردد. از منظر دیگر باید اشاره شود، آنچه که خانه را به عنوان یک وجه فرهنگی و اجتماعی برای ما بااهمیت کرده است؛ این است که این پدیده نقش بسیار موثر و تأثیرگذاری بر شکل دادن هویت فردی و جمعی دارد. در واقع با توجه به اصل جامعیت، خانه جزئی از فرهنگ یک جامعه است که قابل مطالعه است. در این تحقیق تلاش می‌شود تا مفهوم خانه در فرهنگ ایرانی مورد بررسی قرار گرفته و مولفه‌های ماهویتی شکل دهنده به این مفهوم در معیارهای فرهنگی که باید در طراحی معماری مورد توجه قرار گیرد، حاصل شود.

روش تحقیق

این تحقیق ماهیتی «بنیادین» دارد و بر این اساس است که تحلیل محتوایی آن، در مرحله ثانویه است. بر این اساس، روش تحقیق مقاله حاضر،

۲. در رابطه با مفهوم نامکانها باید گفت که امروز تناقض دنیای مدرنیته (برمن، ۱۳۸۳، ص ۴۲) به وضعیت حاد خود نزدیک می‌شود، جهان مدرن از درون خود دارای وجه فریبنده و افسون زده (چهره‌ای ژانوس گونه) است که در تقابل با تسلط مکان انسان شناختی، وجوه نامکانی را به حاشیه‌ها و پیرامون‌ها واپس می‌زند. چرخش و بحران درونی افسون‌زدگی، ساحتی از عملکردهای دلالت‌بخش را صورت‌بندی می‌کند که به زعم مارک اوژه، سوپرمدرنیته نامیده می‌شود. نظام‌های معنا ساز مدرنیته در بازتولید مکان‌های انسان‌شناختی، «هویت مند، رابطه مند و تاریخی» عمل می‌کنند. فضایی که نتوان این عملکردهای دلالت‌بخش را بر آن صورت‌بندی نمود، «نامکان» نامیده می‌شود (اوژه، ۱۳۸۷، ص ۹۸). در این فضا سوژه به وجوهی نااندیشیده در ناخودآگاه‌اش گسیل می‌شود؛ برخلاف آنچه در نظام مدرنیته همه‌چیز را کامل و همبسته به سوژه‌ها بازنمایی می‌کرده است. از همین رو دوره‌ای بر ساخته می‌شود که سوپرمدرنیته نامیده می‌شود؛ دوره‌ای که «مولد نامکان‌ها است که خود مکان انسان‌شناختی نیست».

«توصیفی و تحلیلی» و «روش استدلال منطقی» است که از «روش اسنادی» و مطالعات کتابخانه‌ای بهره برده است. در راستای نتایج تحقیق به مفهوم پدیدارشناختی سکونت و مفهوم سکونت زیستی در رویکرد پدیدارشناختی اشاره شده و در پایان پارادایم‌های فرهنگی خانه بر اساس نظریه‌های فرهنگی در پیدایش مجتمع‌های زیستی مورد اشاره قرار گرفته است. در ضمن از ابزار گردآوری داده مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای و تکنیک فیش برداری هدفمند برای این منظور استفاده شده که غالب مقاله بر اساس «تحلیل استدلالی» شکل گرفته است.

مبانی نظری

مفهوم سکونت

به واسطه زبان فارسی، سکونت، مفهومی دوگانه به ذهن متبادر می‌سازد؛ «اقامت و آرامش». به عبارتی دست کم در زبان فارسی ساکن شدن علاوه بر مفهوم فیزیکی باز ایستادن از حرکت، معنی آرامش پیدا کردن را نیز می‌رساند. اصطلاح «آرام و قرار» حاکی از قرابت مفهومی دو جنبه سکونت است. نزدیکترین واژگانی که برای مسکن در زبان فارسی مورد استفاده قرار گرفته و البته هریک به نوعی مفهوم خاص خود را نیز حفظ نموده عبارتند از؛ خانه، کاشانه، سرا، باب، منزل، بیت، اطاق، بنا، دار، کده، خان. صرفنظر از مفاهیم تخصصی هریک از این واژگان، می‌توان گفت همگی به مکان آرام و قرار یافتن و آسودن اشاره دارند. مکانی که به شکل تقابل دوگانه مقدس-نامقدس، درون-بیرون، خصوصی-عمومی و امن-ناامن درک می‌شود. ترکیباتی که با هریک از این واژگان ساخته و در زبان فارسی به شکل استعارات رایج شده است بیانگر

اهمیت و جایگاه فرهنگی سکونت است. به عنوان مثال ترکیباتی که با واژه خانه ساخته شده‌اند مانند خانه خراب، خانه به دوش، خانه دار، خانه برانداز. ضرب المثل‌ها، دعاها و نفرین‌های بسیاری با عطف به مفهوم خانه به کار می‌رود که نشان می‌دهد خانه در فرهنگ مردمی نماد آسایش، مکت و ثروت و در یک کلام خوشبختی است. اقامت، هسته اصلی چگونگی قرار گرفتن افراد در جهان است. مرزهای خانه هنوز مهم‌ترین علامت گذاری فضایی به لحاظ فرهنگی است و شیوه استادانه خانه‌داری، در سراسر مراحل زندگی، عمده‌ترین شرایط مرتب‌سازی گذشته، حال و آینده فرد را میسر می‌سازد. یکی از معانی خانه به سلسله ارتباطاتی مربوط است که معمولاً «خانوادگی» نام دارد: والدین، برادران و خواهران، همسر و فرزندان، همچنین در درجه دوم افراد با اهمیت دیگر را نیز شامل می‌شود: دوستان، همسایگان و همکاران. بدین ترتیب خانه نه تنها روابط خانواده، جنسیت و نسل، بلکه روابط طبقاتی را نیز شکل می‌دهد: این یک محصول اساسی تلاش انسانی است. خانه اولین محل دست نخورده برای یک باستان‌شناسی جامعه‌پذیری است. سکونت را می‌توان بیانگر تعیین موقعیت و احراز هویت دانست. سکونت بیانگر برقراری پیوندی پرمعنا بین انسان و محیطی مفروض می‌باشد که این پیوند از تلاش برای هویت یافتن یعنی به مکانی احساس تعلق داشتن ناشی گردیده است؛ بدین ترتیب، انسان زمانی بر خود وقوف می‌یابد که مسکن گزیده و در نتیجه هستی خود در جهان را تثبیت کرده باشد^۱ (نوربری، ۱۳۸۱). سکونت از نظر هایدگر، «فرآیندی است که آدمی در جریان آن «مکان بودن» را تبدیل به خانه می‌کند و با چهار منبع اصلی تفکر یعنی

۲. هایدگر در سخنرانی معروفی به نام «ساختن، سکونت گزیدن و اندیشیدن» در ۱۹۵۱ با استدلال‌هایی زبان‌شناختی، تأکید می‌کند که «من هستم یعنی من سکونت دارم» و «انسان بودن یعنی همچون میرنده‌ای بر روی زمین بودن، یعنی سکونت داشتن». (شار، ۱۳۸۹، ص ۳۱) هایدگر اشاره می‌کند که ساختن، تنها بنا کردن نیست و مفهومی فراتر از آن دارد. او با تکیه بر زبان آلمانی و استدلال‌های زبان‌شناختی، استدلال می‌کند که «ساختن» تنها وسیله‌ای برای هدف «سکنی گزیدن» نیست بلکه بنا کردن، فی‌نفسه سکنی گزیدن است. او واژه آلمانی باستانی «buan» را مطرح می‌کند که برای ساختن استفاده می‌شود و به معنی سکنی گزیدن یعنی ماندن در آن‌جا نیز هست. سپس چنین نتیجه می‌گیرد که ما معنای اصیل فعل ساختن، یعنی سکنی گزیدن را از دست داده‌ایم (همان، ص ۳۱)؛ او تأکید دارد که این از دست دادن، فقط در سطح دگرگونی واژگان زبان نیست بلکه در تجربه زندگی نیز همین‌گونه است. منظور هایدگر آنست که در دنیای امروز، ما در جایی کار می‌کنیم، در جایی تفریح و در جایی هم سکنی داریم به این معنا که تقریباً فعالیتی نداریم در صورتی که سکنی داشتن در معنای اصیلش این نیست و به نوعی، «بودن» را معنی می‌دهد. برای نشان دادن بهتر این مسئله، هایدگر، باز به استدلال‌های زبان‌شناختی بازگشته و می‌گوید همان واژه ساختن، خود تعبیری از واژه «bin» است که «بودن» معنی می‌دهد.

است که سکنی گزیدن در خانه شهری را میسر می سازد. بر این اساس می توان گفت که زیستن در خانه شهری، بدون «تعلق- به» و «ارجاع- به» عناصر شهری میسر نیست. به بیان هایدگر، واژه قدیمی سکنی گزیدن (bauen) بیان کننده آن است که انسان تا جایی هست که سکنی دارد (هایدگر، ۱۳۸۹، ص ۶) و از آن جایی که «هستی شهری»، بودن در امتداد تکنیک دارد، این بودن در کل شهر سکنی دارد. بر طبق این گفته، خانه شهری به چهاردیواری شخصی شهروندان بسنده نمی کند و تجربه زندگی در کل یا بخش هایی از شهر شکل می گیرد.^۱

پدیدارشناسی و مفهوم سکونت

روش پدیدارشناسانه هم چنان که از نامش پیداست، «پدیده» را مدنظر دارد. پدیدارشناسی بدون هرگونه قضاوت و ارزش گذاری از جانب محقق است. از آنجا که هرچیزی که ظاهر می شود و قابل رؤیت است، «پدیده» است، می توان گفت که در عمل قلمرو پدیدارشناسی نامحدود است. به طور کلی اساس پدیدارشناسی^۲، «شک دکارتی» است و بر همین مبنا شناخت حقیقت را هدف اصلی خود قرار داده، اما در این میان برخی از مفاهیم را بعضاً به صورت التقاطی در نظر گرفته و به همین دلیل شناخت را با ابهام همراه نموده است، در موارد متعددی دو مفهوم «فهم» و «علم» توسط اصحاب مکتب پدیدارشناسی به یک معنا در نظر گرفته شده و ذات متفاوت آن دور از نظر دور نگه داشته است، حال آنکه علم اگرچه می تواند از عوارض فهم باشد، اما الزاماً نمی توان فهم را نتیجه علم دانست؛ همین التقاط معنایی پدیده شناسی را گاهی از روش هرمونتیک دور نموده و هدف و روش آن را دچار ابهام کرده است، با این وجود پدیده شناسی هم چنان به عنوان یک روش صحیح هم به لحاظ فلسفی و هم به لحاظ

خدا، خود، آسمان و زمین به برقراری هماهنگی می پردازد» (یاراحمدی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۳) به عبارت دیگر، «سکونت از نظر او سقفی را سایبان قرار دادن یا چند مترمربع زمین را زیر پا گرفتن نیست» (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۷، ص ۹) و مفهومی فراتر از این است. درواقع، «برقراری پیوندی پرمعنا بین انسان و محیطی مفروض است» (همان، همو، ص ۱۷). در این رویکرد، «خانه، فریضه ای دارد که می باید با زمین و آسمان به انجام برساند» (همان، ص ۱۵). هایدگر مصیبت واقعی سکونت را کمبود مسکن نمی داند و به نوعی شاخص کیفیت را مطرح می کند، این که سکونت کردن فاقد فکر کردن و بناکردنی مناسب و درخور او شده است. بی خانمانی نیز به نظر او، بیش از آنکه نداشتن سقف بالای سر باشد در بیگانگی از تعادل است، تعادل بین امر مادی و معنوی، بین زمین و آسمان. آدمیان مدرن به فراموشی نسبت به چگونگی سکونت دچار گشته اند. بدین سبب چگونه در خانه بودن و ساختن را نیز به فراموشی می سپارند. اکنون آنان بدون آنکه مکان را تحت سکونت خود در آورند تنها در آن حضور دارند (یاراحمدی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۴). از آن جایی که حرفه ها و تحرک فرد در شهر صورت می گیرد، شهر جایی برای وطن گزیدن و شدن روزمره فرد است. از این رو اگرچه خانه فضایی برای باشیدن است، شهر به این باشیدن امتداد می بخشد و یک نوع تکنیک شدن است. شهر امکان تجربه است. اگر در جامعه مدرن امکان داشتن باغ و بارو سلب شده، جای گلها، درختان و علوفه آن را عناصر شهری پر می کنند. امکان تجربه، همان طور که ارسطو در ماهیت تکنیک بدان می پردازد، خلق شبکه ای تکنیکی در شهر است تا شدن از مجرای آن صورت گیرد و این تکنیک است که وجود انسان را امتداد بودن می بخشد. این تقسیم کار حرفه ای و ارجاعات خانه به جهان شهری

۱. بنابراین، سکونت از نظر هایدگر، «فرآیندی است که آدمی در جریان آن «مکان بودن» را تبدیل به خانه کرده و با چهار منبع اصلی تفکر یعنی خدا، خود، آسمان و زمین به برقراری هماهنگی می پردازد» (یاراحمدی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۳)؛ به عبارت دیگر، «سکونت از نظر او سقفی را سایبان قرار دادن یا چند مترمربع زمین را زیر پا گرفتن نیست» (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۷، ص ۹) و مفهومی فراتر از این نیست. درواقع، «برقراری پیوندی پرمعنا بین انسان و محیطی مفروض است.» در این رویکرد، «خانه، فریضه ای دارد که می باید با زمین و آسمان به انجام برساند» (همان، ص ۱۵).

علمی جهت شناخت حقیقت مطرح است و توسط بزرگان علم و فلسفه مورد استفاده قرار می‌گیرد. پس اگر پدیده شناسی را محضاً موافق با «روش ایده تیک» به مثابه علمی شهودی و پیشین لحاظ کنیم ماهیت پژوهی‌های آن چیزی جز روشن‌سازی ماهیت کلی اگوی استعلایی نیست. به طور کلی، که کلیات تنوعات ممکن و محض اگوی تجربی من، و بنابراین خود همین اگو را به عنوان امکان، دربر می‌گیرد. بنابراین «پدیده شناسی ایده اتیک»، نگاه‌های کلی را مطالعه می‌کند، که بدون آن من و یا یک من استعلایی به طور کلی «قابل تصور» نخواهد بود؛ و چون هر کلیت ماهوی ارزش یک قانون مندی غیرقابلنقض دارد، پدیدشناسی قوانین ماهوی کلی‌ای را بررسی می‌کند که از پیش معنای ممکن کلیه بیان‌های تجربی درباره امر استعلایی را تعیین می‌کنند (هوسرل، ۱۳۸۱، صص ۱۲۰-۱۲۲). هایدگر، منتقد معماری مدرن است و سکنی‌گزیدن اصیل در نظر او حاصل مرتبط ساختن همین چهار عنصر کلیدی جهان است. از نظر او ذات سکونت این است، زندگی بر روی زمین و زیر آسمان، حفاظت از آنها و دریافت رازشان و نه بهره‌کشی از آنها با استفاده از فناوری، یعنی امری که امروزه دارد اتفاق می‌افتد. در این رابطه مفهوم «پدیدارشناسی» اهمیت دارد که از ریشه یونانی phainin گرفته شده که به معنای نمایش دادن و نشان دادن است و آن را «پدیدارشناسی» ترجمه کرده‌اند (لیوتار، ۱۳۷۵). پدیدشناسی از نظر لغوی، عبارت است از مطالعه پدیده‌ها از هر نوع و توصیف آنان با در نظر گرفتن نحوه بروز تجلی آنها، قبل از هرگونه ارزش‌گذاری، تأویل و یا قضاوت ارزش. این واژه در اصطلاح فلسفی در معانی گوناگونی به کار می‌رود. از نظر هگل، پدیدشناس اندیشه، پدیدشناسی عبارت است از دانش ایده‌ها، از آغاز تکوین آنان در ادراک حسی تا وصول‌شان به خرد جهانی (ساک لوفسکی، ۱۳۸۴، ص ۵۶). پدیدارشناسی فضا، رابطه آدمی با مکان‌ها و از راه مکان‌ها با فضاها و نحوه هست‌بودن اوست.

رابطه انسان با فضا، چیزی جز باشیدن، به معنای گوهرین آن نیست (هایدگر، ۱۳۷۹، صص ۷۶-۷۷). پدیدشناسی، گاه مانند تحقیقی ناظر به واقعیت درباره ذوات منطقی یا معانی به‌نظر می‌آید، به عنوان روش و مجموعه وسایل برای حصول شناختی است به نحو انضمامی از «هست بودن» بدان‌سان که آدمی آن را در خود احساس و ادراک می‌کند، و گاه نیز، چنانکه سارتر و مریلوپونتی آن را تعبیر می‌کنند، با «گزستانسیالیسم» مشتبه می‌شود (ورنو-وال، ۱۳۷۲، ص ۱۳). «بودن»، نیازمند دلیل و نشانه‌ایست که برخی فیلسوفان در جستجویش بوده‌اند و هر یک، بودن خود را در امری بسته‌اند، برخی چون دکارت در «اندیشیدن» و «شک کردن» و برخی چون هایدگر در «سکنی‌گزیدن» فلسفه هایدگر از جمله فلسفه‌های پدیدارشناسانه است که تفکر درباره مکان را دستور کار خود قرار داده است. پدیدارشناسی، رویکردی برای تدقیق در احوال مردم و دنیای آن‌هاست و به همین‌رو برای اشیاء، موضوع و ماهیتی بیش از سطح ظاهری‌شان قائل است. از این منظر، مکان نیز چیزی بیشتر از یک مجموعه منفرد از عناصر است. در چنین قالبی، هایدگر بحث «فضائیت وجود انسان» و «سکونت» را مطرح کرده و معتقد است که ما نمی‌توانیم به انسان‌ها فکر کنیم بدون این‌که آن‌ها را به عنوان موضوعاتی که در جهان جای گرفته‌اند در نظر بگیریم (کرنک، ۱۳۸۳، ص ۱۵۴). پدیدارشناسی بر وحدت زندگی و مکان تأکید دارد. به زعم نوربرگ شولتز، مکان را نمی‌توان به وسیله‌ی مفاهیم تحلیلی و علمی شرح داد، چرا که علم، امور موجود را در قالب انتزاع‌هایی در می‌آورد که دانش عینی را شکل می‌دهند. آنچه در این میان از بین می‌رود زیست-جهان روزانه است (شولتز، به نقل از شیرازی، ۱۳۸۸، ص ۸). در پدیدارشناسی پدیده مورد مطالعه بر اساس دیدگاه معرفت‌شناختی تفسیری و بر پایه ذهنیت افراد و معنایی که آنان در تجربه زندگی خود از پدیده دارند، بررسی می‌شود؛ چراکه هر فرد با



تصویر ۱. کلبه هایدگر جنگل‌های سیاه؛ گفته می‌شود که اگر باشلار، فیلسوف House است، هایدگر را باید فیلسوف Home دانست. House به نقل از آکسفورد: یک ساختمان برای سکونت انسان، به ویژه که شامل یک طبقه همکف و یک یا چند طبقه فوقانی؛ Home به نقل از آکسفورد: جایی که در آن به طور دائم زندگی می‌کنیم، خصوصاً به عنوان عضوی از خانواده.

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۱۷۱

چنین است: «فانیان سکونت را به سوی تمامیت ماهیت خود سوق می‌دهند؛ و این مشروط بدان است که بر مبنای سکونت کردن بنا کنند و برای سکونت کردن فکر کنند»^۱ (طه‌پوری، ۱۳۸۱). از نظر هایدگر، زیستن یعنی حفظ ذات انسان به عنوان یکی از عناصر چهارگانه‌ای قدیمی: موجودی فانی بر روی «زمین»، زیر «آسمان»، در پیشگاه «خدایان» و در ارتباط با سایر «فانیان». او این چهارگانه را که وحدتی ذاتی با هم دارند «عالم» می‌نامد.

«فناپذیران، سکنی دارند مادام که زمین را رهایی می‌بخشند (نه فقط رهایی از خطر بلکه استثمار نکردن و رها کردنش تا به ذات خودش باشد)... فناپذیران، سکنی می‌گزینند مادام که آسمان را همچون آسمان درمی‌یابند و خدایان را انتظار می‌کشند و منتظر نشانه‌های ورود آنها هستند یعنی خود، خدایان خویش را نمی‌سازند... فناپذیران

توجه به تجربه‌ی خود در زندگی، از این پدیده معنی می‌سازد (بازرگان، ۱۳۸۷، ص ۱۵۶). از نظر هایدگر طرز و طریق بودن انسانها بر روی زمین، سکونت‌کردنشان است. او در مقاله «ساختن، سکونت‌گزیدن، اندیشیدن» با ریشه کلمه آلمانی Bauen (ساختن) دلالت‌های قدیمی و پهنه مفاهیمی را از نو می‌گشاید تا غذای وجود را بیان کند و سکونت را به بودن با چیزها تعبیر می‌کند: همچنان که در وجود و زمان نیز از سکونت ذات انسان در حقیقت خود وجود بحث می‌کند. او در گفتار خود اصرار می‌ورزد که اندیشیدن و شعر لازمه سکونت است. او سکونت را اساسی‌ترین ویژگی وجود مطابق آنچه فانیان اند، فرض می‌کند. «در حال حاضر همه از کمبود مسکن سخن می‌گویند؛ اما کسی به مصیبت واقعی سکونت نمی‌اندیشد. بی‌خانمانی بشر از آن است که کسی بحران واقعی مسکن را به مثابه مصیبت درک نمی‌کند.» پاسخ هایدگر در پرسش از راه حل مسئله

۱. آیا صرف جایگیری در یک فضا را می‌توان سکونت یافتن در آن نامید؟ هایدگر مقیم بودن و حضور داشتن در جایی را متفاوت از سکونت داشتن در آن دانسته و تأکید می‌کند که در هر مسکنی، سکونت‌گزیدن روی نمی‌دهد. بنابراین سکونت، کیفیتی است که انسان تنها از طریق ساختن به آن دست می‌یابد ولی نه هر ساختنی و نه هر حضوری. او بر همین اساس از دو گونه حضور در فضا یاد می‌کند: اقامت و سکونت. اقامت، هر دوی این‌ها گرچه نوعی جای گرفتن در فضا هستند ولی هایدگر معتقد است که تفاوتی بنیادین بین آن‌ها وجود دارد. اقامت، زمانی اتفاق می‌افتد که انسان در فضاهای دیگری چون محل کار قرار دارد. خود او از مثال راننده کامیون در بزرگراه و یا سرمهندس در نیروگاه استفاده می‌کند. با این حال او مفهوم سکونت را به عنوان مفهومی عام برای هر نوع فضای مسکونی به کار نمی‌برد بلکه، نوع و کیفیت خاصی از سکونت را مدنظر دارد. او اشاره می‌کند که در این کمبود مسکن امروزی، برای خیلی‌ها داشتن یک فضای مسکونی آرامش‌بخش است ولی خود او با تردید به این مسئله نگاه می‌کند که در هر تیپ مسکنی، سکنی‌گزیدن روی دهد. او باز در این‌جا از استدلال‌های زبان‌شناسانه استفاده کرده و نشان می‌دهد که منظور از سکونت، «محافظت کردن» است که برای آن نیز دو معنا می‌توان متصور شد: جلوگیری از بروز آسیب و نیز رها کردن و به ذات خویش واگذار کردن پدیده‌ها و خانه درواقع، حصاری است که انسان برای آزادیش می‌سازد.

سکنی می‌گزینند مادام را ذات خاص خود را که توانایی‌شان بر مردن است درک کنند» (شار، ۱۳۸۹، ص ۳۵ - ۳۴).

هایدگر با توجه دادن به بعد فرهنگی سکونت و منوط دانستن «بودن» انسان به سکنی گزیدن، سکونت را ساختن یک بنا و اقامت در آن نمی‌داند. به نظر او سکونت در نتیجه ی برقراری تعادل میان چهار عنصر خود، خدا، زمین و آسمان حاصل می‌شود. (غزنویان، ص ۲۲). اموس راپاپورت میل به اسکان را از ویژگی‌های زیربنایی رفتار انسان می‌داند و حتی درباره سکونت گاههای نخستین، قائل به کارکردی نه صرفاً سرپناهی بلکه بعدی فرهنگی است (راپاپورت، ۱۳۸۲، ص ۶۴)؛ به عبارتی مسکن تنها یک ساختار نیست بلکه نهادی است که برای پاسخگویی به مجموعه ای پیچیده از اهداف ایجاد می‌شود. از سوی دیگر، مسکن پدیده ای اجتماعی است و انتظام و نوع فضاها و همچنین فرم ظاهری آن از عوامل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تأثیر می‌پذیرد. هدف اصلی مسکن به وجود آوردن محیطی سازگار و منطبق بر روش زندگی انسان است. علاوه بر تأمین نیازهای فردی، مسکن باید قادر به برآورده ساختن نیازهای اجتماعی انسان نیز باشد^۱ (پوردیهیمی، ۱۳۷۸، ص ۱۴).

از سویی دیگر، در شرایطی که زندگی بشر هر روز بیشتر و بیشتر در مادی‌گرایی فرو می‌رود، (سکونت) نیز از مفهوم کیفی خود دور می‌شود. زمانی در هویت‌یابی و تعلقات مکانی ساکنین، مفهوم سکونت و انواع سکونت‌گاه‌ها، عامل قابل توجهی بود ولی کم‌کم اهمیت کیفی و غیرمادی خود را از دست داد. به قولی سکونت چیزی جز داشتن سقفی بالای سر و چند متر زمینی زیر پا نیست. این تعریف نشان‌دهنده دور شدن از کیفیت و مطلوبیت فضاهای

سکونتی و توجه صرف بر بعد مادی سکونت است. برای دانستن تعریف مسکن ابتدا لازم است که معنی واژه سکونت را بدانیم. اولین مفهومی که بعد از شنیدن کلمه سکونت در ذهن انسان نقش می‌گیرد، ساکن شدن و اتراق کردن در یک مکان است. «کریستین نوربرگ شولتز» روش‌های سکونت را به چهار شیوه تقسیم می‌کند:

۱. سکونت به صورت طبیعی؛

۲. سکونت مجتمع؛

۳. سکونت عمومی؛

۴. سکونت خصوصی.

سکونت طبیعی اولین بار در آبادی شکل گرفت. آبادی؛ محلی است که محیط طبیعی مفروضی را در برگیرد. در نتیجه؛ آبادی، صحنه رخداد سکونت طبیعی است. با توجه به تمایل انسان برای زندگی اجتماعی، سکونت‌گاه‌های جمعی شکل گرفتند. فضاهای شهری، صحنه ملاقات و دیدار است، جایی است که انسان‌ها در آن مصنوعات، اندیشه‌ها و احساسات خود را با یکدیگر مبادله می‌کنند. بدین صورت؛ سکونت مجتمع شکل گرفت. پس از شکل‌گیری سکونت‌گاه‌های مجتمع، چارچوب‌های توافق بین انسان‌ها به وجود آمدند

توافق؛ بیان‌کننده ارزش‌ها و منافع مشترک است و امکان عضویت در گروه‌های اجتماعی را ایجاد می‌کند. از ملزومات توافقات اجتماعی، وجود فضاهای دیدار و مشترک بین اعضای اجتماع است. این فضاها، مکان‌های عمومی هستند که ارزش‌های مشترک در آنها نگهداری می‌شوند. سکونت عمومی پس از توافق اجتماعی و ایجاد مکان‌های عمومی معنی پیدا می‌کند. جنبه دیگر سکونت، خلوت فرد است که یکی از ابزارهای شکل‌گیری و پرورش هویت فرد است. این شیوه سکونت را می‌توان با

۱. در این رابطه جالب است ذکر شود که هایدگر، منتقد معماری مدرن است و سکنی‌گزیدن اصیل در نظر او حاصل مرتبط ساختن همین چهار عنصر کلیدی جهان است. از نظر او ذات سکونت اینست، زندگی بر روی زمین و زیر آسمان، حفاظت از آن‌ها و دریافت رازشان و نه بهره‌کشی از آن‌ها با استفاده از تکنولوژی، یعنی امری که امروزه دارد اتفاق می‌افتد. بنابراین او مصیبت واقعی سکونت را کمبود مسکن ندانسته و به نوعی شاخص کیفیت را مطرح می‌کند، این که سکونت کردن فاقد فکر کردن و بناکردنی مناسب و درخور او شده است. بی‌خانمانی نیز به نظر او، بیش از آن که نداشتن سقف بالای سر باشد بیگانگی از تعادل است، تعادل بین امر مادی و معنوی، بین زمین و آسمان. او می‌گوید: «آدمیان مدرن به فراموشی نسبت به چگونگی سکونت دچار گشته‌اند. بدین سبب چگونه در خانه بودن و ساختن را نیز به فراموشی می‌سپارند. اکنون آنان بدون آن که مکان را تحت سکونت خود در آورند تنها در آن حضور دارند.» (پاراحمدی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۴).

شهری، اشاره‌ای مختصر شده^۱ و سپس با بررسی ضمنی، اشاره‌ای به مفهوم فرهنگ‌گرایی، و به نظریات فرهنگ‌گرایانه در معماری و شهرسازی شده، و در انتها منشاء تحولات فرهنگی در معماری و شهر اشاره می‌شود. در خصوص رویکردهای نظری به معنای محیط و خانه باید گفت که، سازندگان خانه‌ها به دو دسته قابل تقسیم هستند: بساز و بفروش‌ها و کارشناسان.

۱. الگوی حاکم بر رفتار گروه اول بیش از آنکه برگرفته از اقلیم، علم و فرهنگ باشد تحت تأثیر اقتصاد و قواعد آن است. بر همین اساس، سرعت ساخت‌وساز و صرفه اقتصادی، ارزش‌های کلیدی هستند که پرداختن به بسیاری از ملاحظات دیگر را غیرضروری می‌دانند.

۲. در مورد گروه دوم نیز سنت ترجمه متون دانشگاهی اغلب فرصت‌چندانی به مهندسان ایرانی، برای شناخت مدل‌ها و قابلیت‌های فرهنگ بومی و خلاقیت در راستای آنها را نمی‌دهد، ضمن آنکه خود این گروه نیز درگیر محدودیت‌های اقتصادی و بازار هستند؛ بنابراین، در خروجی کار این گروه نیز اثری از مطالعه ارزش‌ها و هنجارها و انتظارات ساکنان و لحاظ کردنشان در فرآیند اجرا دیده نمی‌شود.

این موضوع البته محدود به ایران و شرایط امروز آن نمی‌شود و مسئله‌ای شناخته‌شده در بین معماران و مهندسان در سطح جهانی است. نارضایتی کارگران از سکونت در خانه‌هایی با سقف‌های مسطح و نه شیروانی که توسط لوکوربوزیه و با استدلال حذف فضاهای زاید ساخته شده بود، مثالی بسیار شناخته‌شده در این حوزه است. شاید شکل‌گیری شاخه «انسان‌شناسی فضای خانگی»^۲ را بتوان اعتراضی به همین بی‌توجهی عمومی نسبت به

توجه به فعالیت‌هایی که باید از دخالت دیگران دور نگه داشته شوند، سکونت خصوصی نامید. به طور کلی؛ آبادی، فضاهای شهری، فضاها و نهادهای عمومی و خانه همراه یکدیگر، محیط کل یا محل سکونت (جایی که در آن سکونت به صورت طبیعی، مجتمع، عمومی و خصوصی شکل می‌گیرد) را به وجود می‌آورند. سکونت؛ بیانگر برقراری پیوندی پرمعنا بین انسان و محیطی مفروض است. مفهوم مسکن؛ علاوه بر مکان فیزیکی، کل محیط مسکونی را نیز در برمی‌گیرد که شامل تمامی خدمات و تسهیلات ضروری مورد نیاز برای بهتر زیستن خانواده و طرح‌های اشتغال، آموزش و بهداشت افراد است. «فناپذیران، سکنی دارند مادام که زمین را رهایی می‌بخشند (نه فقط رهایی از خطر بلکه استثمار نکردن و رها کردنش تا به ذات خودش باشد)... فناپذیران، سکنی می‌گزینند مادام که آسمان را همچون آسمان درمی‌یابند و خدایان را انتظار می‌کشند و منتظر نشانه‌های ورود آنها هستند یعنی خود، خدایان خویش را نمی‌سازند... فناپذیران سکنی می‌گزینند مادام که ذات خاص خود را که توانایی‌شان بر مردن است درک کنند...»

رویکرد نظری به مفهوم فضا

«معناداربودن محیط» و تأثیری که محیط از طریق حواس بر ذهن انسان می‌نهد، و بالنتیجه معنایی که از تماس با محیط و با قرار گرفتن انسان در فضا به او القاء و یا به ذهن متبادر می‌شود و نهایتاً «تحولات فرهنگی و رفتاری ناشی از تأثیرات محیط»، موضوعاتی هستند که نه تنها از طریق استدلال منطقی بلکه با روشهای تجربی نیز به اثبات رسیده‌اند (نقی زاده، ۱۳۸۱، ص ۶۶). در ادامه ابتدا به رویکردهای معاصر به معماری و فضاهای

۱. در زمینه نگاه به فضاهای شهری معاصر و منجمله مسکن، برخی صاحب‌نظران فضاهای معاصر را با توجه به تضاد ویژگی‌هایشان با جهان‌های بسته، نامکان می‌خوانند. نامکان‌ها حاصل همان وضعیتی هستند که آن را سوپرمدرن می‌نامند. افراط در سه عنصر «۱. زمان، ۲. فضا و ۳. فردیت» باعث می‌شود کثرت رخدادها نگذارد فرد به گذشته نزدیک خود معنا بدهد، و در این وضعیت همه‌چیز در تغییر است، البته این به آن معنا نیست که نمی‌توان هویتی برای این فضاها در نظر گرفت، نویسنده نشان می‌دهد همه این فضاها، درعین حال که «مکان» هستند، «نامکان» نیز هستند؛ درعین حال که فرد ممکن است در این فضاها دچار سرگشتگی شود، می‌تواند هر لحظه تعریف جدید از خود ارائه دهد که این مسئله هم می‌تواند مثبت باشد و هم منفی. به بیان دیگر فضاهای جدید به این معنا نیستند که دنیای امروز از معنا تهی است و یا معانی کمی دارد یا کمتر از آنچه در گذشته داشته است، خواهد داشت. ما یک نیاز روزانه صریح و آشکار برای معنا دادن به دنیا احساس می‌کنیم، در واقع این رویه احساس نیاز به اشباع دنیا با معنا است که سعی می‌کنند خواننده را به آن ارجاع دهد و نه تصور و تقلیل تدریجی معنا که پسامدرن‌ها از فقدان آن با تأسف و تقدس یاد می‌کنند.

خانه دانست، فضایی که نقش و تأثیرش بر سلامت و جامعه‌پذیری افراد غیرقابل کتمان است. انواع «رویکردهای نظری به مطالعه و مداخله در فضاهای شهری» در دوران معاصر عبارتند از:

۱. «**رویکرد حفاظتی - زیست محیطی**»: توجه به مسائل اکولوژیکی در فضاهای باز شهری که نخستین بار در کارهای معماران منظر قرن ۱۹ و ۲۰ مانند آلمستد، الیوت و گدس مطرح شد هم اکنون باتوجه به رشد بی‌رویه شهرها که پیامدهای گسترده‌ای بر حیات حیوانات و اجتماعات انسانی دارد به موضوع مهمی در پژوهشهای معاصر تبدیل شده است. رویکردهای اکولوژیکی به فضاهای باز شهری بویژه پارکها بر تنوع پوشش‌های گیاهی متکی است و به مدل‌های انعطاف‌پذیر توجه دارد. محدودیت قابلیت تغییرپذیری متناسب با چرخه طبیعی رشد باتوجه به اندازه کوچک پارک‌های شهری، توجه به موضوعات جدیدتری مانند کانال‌های آب، نهرها و خطوط راه آهن را سبب شده است.^۲

۲. «**رویکرد بهداشتی - سلامتی**»: فضاهای سبز باز در مجاورت محله‌ها (مانند پارکها، باغهای عمومی، زمینهای بازی و دهکده‌های سبز) می‌توانند امکان پیاده‌روی سالمندان و فعالیتهای فیزیکی کودکان و جوانان را فراهم آورند. شواهد در حال افزایش فراوانی نقش مثبت محیط را بر میزان فعالیتهای فیزیکی تأیید می‌کنند. بررسی عوامل تأثیرگذار مانند فاصله، جذابیت و اندازه فضاهای باز شهری در افزایش پیاده‌روی مردم و نیز تاثیر ویژگی‌های فضاهای باز محله بر میزان پیاده‌روی سالمندان،

موضوع بسیاری از پژوهشهای معاصر است.^۳

۳. «**رویکرد اقلیمی - محیطی**»: با وجود اینکه توجه به آسایش فیزیکی کاربران در فضاهای بسته داخلی از دهه ۷۰ میلادی با افزایش قیمت حاملهای انرژی در جهان به شدت مورد توجه بوده است، تامین شرایط بهینه آسایشی مردم در فضاهای باز کمتر مورد پژوهش قرار گرفته است. رویکرد اقلیمی - محیطی به بررسی شرایط مناسب محیط مانند نور، تابش، سایه و جریان هوا بر راحتی کاربران فضاهای باز خارجی و عمومی شهر می‌پردازد. نقش شرایط مطلوب محیطی بر استفاده از امکانات فیزیکی در پژوهشهای معاصر تأیید شده است.^۴

۴. «**رویکرد برنامه ریزی - مدیریتی**»: در طول سالها برنامه ریزی در زمینه فضای باز دو رویکرد کلان قابل شناسایی هستند. رویکرد نخست که بیشتر مورد توجه برنامه ریزان و جغرافیدانان است متکی بر تامین نیازهای انسانی مانند تفریح، تسهیلات رفاهی و کیفیتهای محیطی است. رویکرد دوم که حاصل نگاه اکولوژیستها و مرمت کاران منظر است بر حفاظت از منظر موجود و منابع طبیعی کنونی تأکید دارد. مدلها و روشهای برنامه ریزی متعددی تا کنون مورد استفاده بوده است. تهیه استانداردهای فیزیکی، سرانه‌ها و بررسی سیستمهای سبز^۵ و شیوه تحقق آنها در طرح‌های توسعه شهری و مدل‌های توزیع فضاهای باز در گستره شهر و همچنین برنامه ریزی و مدیریت سیستم گسترده فضای باز در مناظر طبیعی روستایی نیز از موضوعات مورد توجه در این پژوهشها است.^۶

۲. Domestic space انسان‌شناسی فضای خانگی یکی از حوزه‌های جدید انسان‌شناسی فرهنگی است که توجه خود را به خانه‌های عموم مردم و ارتباط آنها با فرهنگ و نیازهای ساکنانشان معطوف می‌سازد؛ جدید بودن مطالعات انسان‌شناسی فضای خانگی باعث شده که هنوز این حوزه، مفاهیم و نظریات خاص خود را نداشته باشد، به همین جهت، استفاده از ابزارهای نظری مورد استفاده در سایر حوزه‌های مرتبط با آن توصیه شده است. یکی از این حوزه‌های نزدیک، مطالعات شهری است که از غنا و گستره قابل توجهی برخوردار است. «محیطهای پاسخده» یکی از مفاهیم نظری رشته طراحی شهری است که گرچه به منظور تحلیل فضای عمومی زندگی انسان‌ها تدوین شده ولی تا حدود زیادی قابلیت پیاده‌سازی در مورد فضای خانگی را نیز داراست. این نظریه، در کتابی به همین نام معرفی شده، کتابی که توسط «ای یو بنتلی»، «آلن الکک»، «پال مورین»، «سومک گلین» و «گراهام اسمیت» در سال ۱۹۶۵ نوشته و حدود نیم قرن بعد، یعنی در سال ۱۳۸۶ توسط مصطفی بهزادفر ترجمه و توسط انتشارات دانشگاه علم و صنعت، روانه بازار کتاب فارسی شده است. نظریه «محیطهای پاسخده»، بر کیفیت محیطهای شهری متمرکز بوده و سعی دارد از خلال مفهوم پاسخ‌دهندگی، به تحلیل و طراحی بهتر آنها بپردازد. در این کتاب، محیط پاسخده، «مکانی خوب برای مردم» توصیف شده و با هفت شاخص در ارتباط قرار گرفته است.

3. Bowman et al, 2009; klaiber & Phaneuf, 2010; Anderson & west, 2006

4. Hillsdon et al, 2005; Sugiyama & Thompson, Jackson, 2008 ;2003

5. Walton et al, 2007

6. Hobden et al, 2004; Lichtenberg et al, 2007

7. Neema & Ohgai, 2010; Banzhaf, 2010

خاستگاه فرهنگی مفهوم خانه

علت این همه تنوع در محیط‌های ساخته شده توسط انسان‌ها چیست؟ گذشته از مسئله منشا نظم، فرآیند و چگونگی ایجاد و اعمال آن نیز برای این اندیشمند حوزه فضا و سوسه‌انگیز است. به همین جهت هم بخشی از این مجلد خود را به توضیح مکانیزم‌های ایجاد نظم اختصاص می‌دهد. راپاپورت می‌گوید محیط‌زیست حاصل ترکیب اتفاقی مردم و اشیاء نیست و نظم آن نیز چیزی بیش از نظم فضایی است، نظمی که اغلب تنها نظم قابل مشاهده به حساب می‌آید؛ ولی در اصل، نظم‌دهی به یک شهر، منظم کردن چهار عامل است:

۱. «فضا»: تعبیر مختلفی از آن وجود دارد ولی عموماً طراحان، کار نظم‌دهی به آن را انجام می‌دهند.
۲. «مفهوم»: تفکیک نظم فضایی و نظم مفاهیم از هم، اغلب تنها به صورت ذهنی امکان‌پذیر است چرا که در نظام سنتی، این دو عموماً بر هم منطبق هستند ولی امروزه کمتر شاهد این انطباق هستیم. مثلاً چراغ‌های نئون، تابلوها و پیام‌های کلامی و مصور در شهر لاس‌وگاس می‌تواند بیانگر مفاهیمی مستقل از نظم فضایی خود شهر باشد. مفاهیم عموماً از طریق فرم، جنس و اجزاء کالبدی محیط درک می‌شوند.

۳. «ارتباط»: منظور از آن، تنظیم رابطه مردم و سایر مردم، عناصر و مردم و نیز عناصر و سایر عناصر است.

۴. «زمان»: شهر می‌تواند یکی از مدل‌های آگاهانه نظم‌دهی به زمان را بپذیرند: زمان طولی، زمان دورانی و بازگشتی، آینده‌گرایی یا گذشته‌گرایی. همچنین نظم زمانی بیشتر با دو مفهوم سرعت و نظم سنجیده می‌شود. منظور از سرعت، تعداد وقایع در یک واحد زمان است و منظور از نظم نیز توزیع فعالیت‌ها در طول زمان. اهمیت زمان در

نظم‌بخشی به محیط به حدی است که گاه ممکن است گروه‌هایی با نظم‌های زمانی مختلف، علی‌رغم حضور در یک فضای واحد، هرگز یکدیگر را نبینند. راپاپورت در خوانش اشاره‌ها و نشانه‌های فرهنگی محیطی بر چند نکته اساسی انگشت می‌گذارد:
۱. اول آن که تفسیر این نمادها وابسته به زمینه و متن شان است، و

۲. دوم این که فهم و تفسیر آن‌ها به صورت تکی امکان‌پذیر نبوده و باید در یک نظام و به صورت دسته‌جمعی (یعنی مجموعه نمادها در کنار هم) تحلیل شود. راپاپورت در این رابطه می‌گوید: «برای رساندن پیام، یک اشاره به تنهایی کفایت نمی‌کند بلکه باید تعدادی اشاره با هم و در سازگاری با هم عمل کنند تا ارتباط بهتر برقرار شود.» (۱۳۸۴، ص ۱۵۷) و

۳. سوم، نقش دوگانه‌ها و استخراج متضادها در درک معانی است، چرا که او معتقد است معماری، تجسد ذهن انسان است و شیوه سازماندهی فضا، برگرفته از شیوه‌ای که بر اساس آن، ذهن، جهان را مقوله‌بندی و منظم می‌کند.

معماری خانه و پارادایم فرهنگ گرایی^۱

«رویکرد انسان‌شناسی شناختی»، معتقد است فرهنگ را بیش از مادیات و بخش‌های عینی آن باید در تصاویر ذهنی و عواطف و احساسات افراد جستجو کرد؛ چراکه همین بخش‌ها، شکل‌دهنده اجزاء کالبدی و ملموس هر جامعه هستند. بر همین اساس، این رویکرد، محتوای شناخت مردم را مورد بررسی قرار داده و بر نحوه نگاه کردن و درک آن‌ها از محیط پیرامونی‌شان متمرکز می‌شود. «فرهنگ» را به معنای عام کلمه به معنای پیشرفته‌های معنوی و ژرفای فکری یک قوم، قبیله یا ملت در طول تاریخ و مجموعه‌ای از ارزشها، هنجارها، آداب و رسوم، مذهب، سنن، زبان، ادبیات، قوانین اجتماعی، هنر

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۱۷۵

۱. رویکردهای نظری مطالعات فرهنگی، مفهوم خانه را مورد بررسی قرار داده و ویژگی‌های مفهوم خانه را از ذهن افراد استخراج نماید. این موضوع در رویکرد انسان‌شناسی شناختی، از طریق «تحلیل ویژگی‌ها» صورت می‌گیرد، روشی که براساس آن «ابتدا موضوع یا پدیده‌ای به عنوان اصل تعیین می‌شود و براساس آن اصل و با توجه به ویژگی‌های متفاوتی که در اجزای آن یافت می‌شود تقسیم‌بندی آغاز می‌گردد و تا جایی پیش می‌رود که دیگر امکان تقسیم وجود نداشته باشد. به این ترتیب، یک پارادایم معنایی ساخته می‌شود» (فکوهی، ۱۳۸۱، ص ۲۴۴-۲۴۳).

و معماری، ابزار و اشیاء مربوط به یک ملت یا قوم می‌دانند (خاکپور و شیخ‌مهدی، ۱۳۹۰، ص ۲۳۱). «راپاپورت» برای رابطه «فرهنگ و محیط»، مفهوم فرهنگ را تجزیه می‌کند. در قدم نخست فرهنگ را نوعی جهان بینی قلمداد می‌کند. جهان بینی نگرش اعضای یک فرهنگ خاص در یک جامعه به تمام موضوعات مرتبط به هستی‌شناسی است. ارزشها، دربرگیرنده مجموعه‌ای از ایده‌آلها و آرمان‌هاست که هنجارها و قوانینی را شامل می‌شود. نوعی روش زندگی را شکل می‌دهد که کلیه فعالیت‌ها بر اساس آن تنظیم می‌شود. به عبارت دیگر، کیفیت انتظام بخشی محیط مصنوع تابع ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی است، به نحوی که بیشترین همخوانی را با مدل آرمانی آن فرهنگ داشته باشد. در واقع آنچه انسان می‌سازد از بنای یک خانه گرفته تا یک شهر، تجسمی از آرمان‌ها و ایده‌آل‌های فرهنگی است. به نظر راپاپورت فرهنگ به «مجموعه ارزش‌ها و عقاید مردمی که ایده‌آل‌ها و آرمان‌های آن‌ها در یک جهان بینی شکل گرفته است» اطلاق می‌شود. بر اساس این اصول و قواعد است که مجتمع‌های زیستی در عین ساخته شدن به دست افراد مختلف به صورت یک «تمامیت با هویت» در می‌آیند و قابلیت تمییز از دیگر نمونه‌ها را پیدا می‌کنند (راپاپورت، ۱۳۶۶، ص ۱۷). خانه مقوله‌ای از جنس فرهنگ است و نه طبیعت و غریزه. به زبان کارکردگرایانه و با منطق مالدینوسکی، خانه نوعی «نیاز زیستی» است که «فرهنگ خانه» برای پاسخگویی به این نیاز شکل گرفته است و در کلیت نظام اجتماعی و فرهنگ انسانی ادغام و سازگار شده است.

«فرهنگ خانه از منظر انسان شناختی» مجموعه ارزش‌ها و معانی است که چیرستی و چگونگی

مفهوم خانه در یک گروه یا قوم و ملت را تعریف و تعیین می‌کند. «اینکه خانه را چگونه بسازیم، از چه مصالحی و موادی بهره بگیریم، چه نمادها و نشانه‌هایی در آن بکار ببریم، درباره آن چه احساس و تلقی داشته باشیم، چه کارهای و فعالیت‌هایی در آن انجام بدهیم یا انجام آنها در خانه را ممنوع کنیم، چگونه خانه خود را توصیف و ترسیم نماییم، چه کسانی را در خانه ببریم و از ورود چه کسانی اجتناب کنیم، خانه را مقدس یا امری عرفی بدانیم، چه نسبتی بین خانه و سایر ابعاد زندگی اجتماعی برقرار سازیم، چه آیین‌هایی را درون خانه و کدام را بیرون آن بجا آوریم و تمام اینها بواسطه «فرهنگ خانه» در هر جامعه پاسخ داده می‌شود. و فرهنگ خانه زیر مجموعه‌ای از کلیت فرهنگ جامعه است. از اینروست که هر جامعه‌ای فرهنگ خاص خود را دارد، فرهنگی که متناسب تاریخ و جغرافیا و تجربه‌های یک ملت و قوم شکل می‌گیرد و با تغییر فرهنگ و شرایط اجتماعی، فرهنگ خانه نیز تغییر می‌کند. و از اینروست که دوره‌های مختلف تاریخی، فرهنگ‌های خانه مختلف را بوجود آورده و همچنان بوجود خواهد آورد.»

گرچه تعاریف متفاوتی از «فرهنگ‌گرایی» وجود دارد^۱، در این جا به چند تعریف از صاحب‌نظران این رشته و به تحلیل این دیدگاهها پرداخته می‌شود. «پارخ» یکی از صاحب‌نظران چندفرهنگی، «فرهنگ‌گرایی» را ناظر بر هرگونه تفاوت و هویت نمی‌داند بلکه آن دسته از تفاوت‌ها و هویت‌ها را شامل می‌شود که ریشه در فرهنگ- به معنی مجموعه عقاید و اقداماتی که گروه‌ها و مردم خویش فهمی، جهان فهمی و زندگی فردی و جمعی خود را با آن‌ها سازمان می‌دهند- دارد. این تنوع فرهنگی در یک نظام معنایی و مشترک و تاریخی

۱. «والرشتاین» در مقاله‌ای تحت عنوان «فرهنگ و میدان جنگ ایدئولوژیکی نظام جدید جهانی» که در سال ۱۹۹۹ منتشر کرد، فرهنگ را گسترده‌ترین مفهوم در علوم اجتماعی بیان کرد. از نظر وی لغت فرهنگ طیف وسیعی از معانی را شامل می‌شود و شاید بتوان گفت منبع خیلی از مشکلات هم می‌باشد. از نظر وی بر طبق دیدگاه انسان‌شناسان می‌توان گفت همه افراد دارای یک سری خصیصه‌ها و ویژگی‌های مشترک می‌باشند، برخی از افراد دارای خصیصه‌های مشترکی با برخی دیگر از افراد می‌باشند و همه افراد، یک سری خصیصه‌ها و ویژگی‌هایی را دارا می‌باشند که با خصیصه‌های هیچ‌کس یکسان نیست. می‌توان یک مدل را ارائه نمود که دارای سه وجه می‌باشد: «۱. ویژگی‌های عام که همه افراد واجد آن می‌باشند؛ ۲. مجموعه‌ای از ویژگی‌ها که باعث می‌شود شخص عضو یک گروه تعریف بشود (به خاطر داشتن یک سری ویژگی‌های مشترک با اعضای آن گروه)؛ ۳. ویژگی‌هایی که مختص خود فرد می‌باشد.»

ریشه دارد. بنابراین وی چندفرهنگ گرایی راهی به تنوع فرهنگی یا تفاوت های مبتنی بر فرهنگ و نه هر تفاوتی قلمداد کرده است. لذا وی تنوع فرهنگی در جوامع مدرن را بر پایه سه نوع تنوع تشریح کرده است:

۱- «تنوع نگرشی»: زمانی که برخی اعضای جامعه نسبت به اصول و ارزش های فرهنگ حاکم به شدت منتقد بوده و درصددند ارزش های دیگری را جایگزین آن نمایند؛ و

۲- «تنوع خرده فرهنگی»: که اعضای چنین فرهنگی ضمن اشتراک ارزشی و معنایی با فرهنگ مسلط در تلاشند تا در چهارچوب همان «فرهنگ فضایی»، فضایی برای سبک زندگی متفاوت یا ساختار خانوادگی نامتعارف ارائه کنند؛

۳- «تنوع انجمنی یا جامعه ای»: شامل گروه هایی در جوامع مدرن توأم با نوعی خودآگاهی و اجتماعات کم و بیش سازمان یافته است که بر طبق سیستم اعتقادی و عمل خاص خود زیست می کنند.

به نظر برخی فرهنگ گرایی با تمرکز بر مقوله فرهنگ، هم به شیوه های روابط متقابل و تعامل فراملی بین فرهنگ های دو یا چند کشور و هم به طور خاص به هویت های چندگانه و متکثر در درون مرزهای یک ملت واحد دلالت دارد؛ لذا با ابتدای تعریف خود بر رابطه حوزه عمومی و خصوصی معتقدند که چندفرهنگ گرایی در جامعه ای متضمن برابری فرصت ایجاد می شود؛ جامعه ای که در حوزه عمومی بسیط و یکپارچه، اما در موضوعات و مسائل خصوصی و جامعه ای متنوع می باشد. بنابراین می توان گفت در مجموع فرهنگ-گرایی مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن و مسئله تنوع و تکثر فرهنگی- هویتی و نسبت آن با هویت جامعه ای و حقوق اقلیتها و سیاستگذاری عمومی است. اما مسئله مهم دیگر در خصوص فرهنگ گرایی منشا و منبع آن است. برخی معتقدند که سه عامل در پیدایی چندفرهنگ گرایی دخیل بوده است: مهاجرت بین المللی بعد از جنگ جهانی دوم به کشورهای

غربی و در پی آن تغییر ترکیب انسانی این جوامع، فرایند جهانی شدن و اهمیت یابی عنصر فرهنگ از دهه ۷۰ به بعد و رواج مکاتب نوین فکری همانند جامعه گرایی و رهیافت های متعدد آن به شمار می روند. علاوه بر اینها، راپاپورت در مقاله ای با عنوان «تاملاتی بیشتر بر فرهنگ و محیط»؛ ترجمه زهرا غزنویان چنین اشاره می کند: نقش فرهنگ در محیط های غیرمسکونی احتمالاً می تواند با تغییر مقیاس، تغییر کند؛ به عنوان مثال، ساختمان های اداری ممکن است نتوانند مشخصاً فرهنگی باشند، فضای داخلی، سازمان دهی محیطها، عبارات سلسله مراتبی، عبارات موقعیتی و به همین ترتیب بقیه بخش ها ممکن است متفاوت از فرهنگ باشند. در ادامه مقوله فرهنگ و شکلگیری فضاهای شهری به اختصار مورد اشاره قرار می گیرد.

نظریه های فرهنگ گرایی در معماری و فضای شهری

در رابطه با مطالعات فرهنگی در باب مسکن و خانه باید به موارد زیر اشاره داشت:

۱. پرچمدار «مطالعات مسکن» با رویکرد فرهنگی، راپاپورت است. این دسته از مطالعات در پی تحلیل فرهنگی رابطه میان خانه (مسکن- سکونتگاه) و هویت هستند. در این تیپ از مطالعات بر ابهام مفهوم خانه تأکید می شود؛ چراکه این مفهوم هم به سکونتگاه واقعی اشاره دارد و هم به خانه آرمانی. ۲. دسته دوم که سنتی دیرینه در مطالعات مسکن به شمار می رود، ریشه در فلسفه و جغرافیا دارد. در این دسته مطالعات که «پدیدارشناسی هوسرل» جایگاه ویژه ای در آن دارد، بر تجربه سوژه محور و ادراکات ذهنی فرد از جهان هستی خود تأکید می شود. به نظر هایدگر دیگر نظریه پرداز مطرح در پدیدارشناسی، سکونت فرآیند تبدیل یک مکان به خانه تعریف می شود. نوربرگ شولتز در همین راستا مفهوم «روح مکان» و رلف مفهوم «حس مکان» را مطرح می کند. در این سنت مطالعاتی، رابطه میان هویت و مسکن بیش از آنکه به عنوان یک ساختار مطرح شود یک فرآیند در نظر گرفته می شود و

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۱۷۷

تعبیر شاعرانه و فلسفی در آن به کار می رود.

۳. مطالعات دسته سوم به دنبال تحقیق در باب معنای خانه هستند و بر زندگی روزمره انسانها تأکید می کنند. این سنت مطالعاتی به عنوان راهی برای توسعه روانشناسانه و تجربی معانی خانه شناخته می شود. یکی از این معانی، نمایش هویت است (Hauge ۱۰۰-۱۰۱).

نظریه فرهنگ گرایی به مفهوم خانه

بر اساس نظریه فرهنگ گرایی، راپاپورت معتقد است مردم قبل از آن که به صورتی خودآگاه در مورد یک محیط صحبت کرده یا آن را مورد تحلیل و ارزیابی قرار دهند، به صورتی ناخودآگاه نسبت به آن حسی پیدا می کنند و تصویر کاملی از آن محیط و ویژگی هایش در ذهن آن ها شکل می بندد. به همین دلیل احساس می کنند که برخی نواحی شهری یا برخی اشکال خانه ها را دوست داشته و یا ندارند. منظور او اینست که انسان ها قادرند محیط را با استفاده از اشاره ها و نشانه های آن معنی کنند. راپاپورت معتقد است ذهن انسان همیشه در حال معنی سازی است و به همین رو نیز دست به تمایز و دسته بندی محیط پیرامونش می زند. از نظر او معنی، جدای از عملکرد نیست، بلکه مهمترین جنبه آنست. همچنین تأکید می کند که چیزها معنی را در خود جای نداده اند بلکه معنی در ذهن انسان هاست. از همین رو نیز افراد مختلف می توانند با نگاه کردن به چیزهای مختلف، معانی متفاوتی را از آن اخذ کنند. بخشی از اختلاف نظر ها و سلايق مردم و معماران را نیز در همین مسئله برداشت های مختلف می توان جستجو کرد. حال آن چه از نظر راپاپورت اهمیت دارد نه معنای مدنظر نقادان و معمارا، بلکه معنای مردمی است که استفاده کنندگان از آن بنا خواهند بود و این مسئله ایست که به زعم او، این روزها بسیار مورد بی توجهی قرار می گیرد چرا که ما تحت تاثیر رویکردهای پوزیتیویستی هستیم و همواره، تأکید بر «علمی بودن» بودن است. به عبارت دیگر، چنان تصور می شود که معنای شخصیت های علمی نسبت

به معنای مردم عادی برتری دارد که راپاپورت، این مسئله را زیر سوال می برد و تأکید می کند که اصالت، با معنای استفاده کنندگان است.

میل انسان برای «شکل دادن به محیط زیست» خود از کجا نشات می گیرد و علت آن چیست؟ راپاپورت در پاسخ به این سوال، رویکردی ساختارگرایانه اتخاذ کرده و آن را به «ویژگی های ذهن بشر» ربط می دهد. این که بشر دوست دارد با طبقه بندی، جهان بی نظم را برای خود منظم کند و ساخت مجتمع های زیستی نیز حاصل همین فعالیت ذهنی انسانی است؛ «تلاش برای مفهوم بخشیدن به جهان و انسانی کردن آن از طریق اعمال نظامی خاص بر آن، نظامی آگاهانه که با سازماندهی و نامگذاری حاصل می شود» (راپاپورت، ص ۱۷). راپاپورت به این مسئله اشاره می کند که «امروز در رابطه با نظم فضایی و اجتماعی ما شاهد جایگزینی نظم های تکنولوژیکی هستیم که بدون ارتباط با نیازهای انسانی و خارج از کنترل وی به زندگی و خواست های آدمی شکل می دهند.» پایان بخش مباحث او تأکید بر طراحی محیط های متناسب با فرهنگ جامعه است، فضاهایی که بتوانند بازتابی از نظام ذهنی افراد بوده و رفتار مطلوب را به مردم متذکر شوند. سوال آغازین راپاپورت آنست که از چه طریقی مردم، در مقابل محیط های زیست عکس العمل نشان می دهند؟ او با اشاره به افزایش علاقمندی عمومی به مطالعه معنی آغاز کرده و از آن جمله از «انسان شناسی» نام می برد. از نظر راپاپورت، مطالعه معنی از خلال سه راه شیوه مختلف انجام می شود:

۱. استفاده از مدل های معناشناسی موجود در زبان شناسی که آن روزها بسیار رایج بوده،
۲. تکیه بر نمادشناسی که از گذشته هم وجود داشته و
۳. در نهایت، استفاده از مدل های غیرکلامی که رشته هایی نظیر انسان شناسی و روان شناسی و اخلاق شناسی اغلب از آن استفاده می کنند ولی نسبت به دو مورد دیگر، از رواج کمتری برخوردار است.

دارد؟ شکل بنا حاصل روند تدریجی مهارت انسان ها در بهره گیری از مصالح و بهبود تکنیک های ساخت و ساز است. البته نمی توان شکل بنا را تنها به مصالح یا تکنیک های به کار رفته نسبت داد. راپاپورت در بهترین حالت از تکنولوژی، شیوه ساخت و مصالح به عنوان «عوامل تغییردهنده» و نه تعیین کننده شکل یاد کرده است. یافته های انسان شناسی نظر وی را تأیید می کند. به عنوان مثال در چین به رغم عمومیت استفاده از سفال و تکنیک واحد، ممکن است شکل پوشش سقف خانه های یک روستا به دلیل باور به پدیده فنگ شویی، با یکدیگر تفاوت داشته باشند (راپاپورت، ص ۴۹). رابطه مصالح با تکنیک استفاده از آنها حائز اهمیت است. نحوه استفاده از مصالح یکسان می تواند بسیار متنوع باشد. عامل تعیین کننده فرهنگ است.

۳. سایت و موقعیت: منظور از سایت و موقعیت، محل قرار گرفتن بنا است. موقعیت می تواند با توجه به جغرافیا و توپوگرافی در نظر گرفته شود یا مقصود از آن مکان قرار گرفتن بنا در همسایگی سایر بناهای مجموعه زیستی باشد. در این مورد نیز نمی توان قائل به جبر اکولوژیک بود و ادعا کرد که شکل بنا را موقعیت آن بر زمین یا موقعیت آن در شهر یا روستا تعیین می کند اگرچه این موضوع اهمیت دارد اما هرگز به تنهایی برای توجیه اشکال متنوع بناها کافی نیست. زمین های با مشخصات مشابه می توانند مولد شکل های بسیار متفاوت خانه ها باشند و شکل های مشابه می توانند در سایت های بسیار متفاوت ساخته شوند (راپاپورت، ۱۳۷۸، ص ۵۳).

۴. «دفاع»: دفاع یکی از مؤلفه های اجتماعی مؤثر در شکل بنا است. حصارها، پرچین ها، دیوارهای بلند و همه به منظور ممانعت از ورود دیگران و گاه حتی به منظور استتار از انظار دیگران ساخته شده و به بناها شکل داده است. خانه به خصوص بنایی است که باید قابلیت برآوردن حداکثر امنیت و نیز

او سپس به معرفی مفصل تر هر کدام از این روش ها پرداخته و می گوید که معنی شناسی، بسیار از مدل ها و مفاهیم زبان شناسی استفاده می کند، مثلاً همان طور که جملات زبان، دارای صرف و نحو هستند از صرف و نحو نشانه ها صحبت کرده و معناشناسان معتقدند که هر نشانه را باید در سیستمی از نشانه های دیگر تحلیل کرد.

در پایان باید گفت که از دیدگاه راپاپورت عوامل شش گانه زیر در شکل خانه تاثیرگذار است^۱:

۱. «عوامل فیزیکی»: شکی نیست که عوامل فیزیکی یکی از مهمترین عناصر تأثیرگذار در شکل بناها و بویژه خانه ها است. توجه به اقلیم و موقعیت آب و هوایی محل استقرار بنا تأثیر مستقیم در انتخاب شکل آن داشته است. یکی از مهمترین کارکردهای خانه تأمین نیاز انسان به سرپناه است. انسان همواره در تلاش برای محافظت از خود در برابر تغییرات جوی بوده از اینرو ساخت خانه هایی متناسب با اقلیم سکونت گاه انسان ها اجتناب ناپذیر بوده است. گرچه امروز بهبود تکنیک ها و مصالح ساختمانی تا حدی جبر فیزیکی را تحت الشعاع قرار داده اما نتوانسته است آن را از فهرست عوامل مؤثر در شکل بنا خارج کند. از گذشته تا کنون مثال های گویایی از معماری خانه های منطبق بر شرایط اقلیمی را می توان برشمرد.

۲. «مصالح و تکنولوژی ساخت و ساز»: بشر در طول هزاران سال از مصالحی چون سنگ، خشت، چوب، حصیر و نمد و غیره برای ساختن خانه استفاده کرده است. گرچه یافته های باستان شناسی نشان می دهد که گاهی مصالح مورد نیاز برای بناها و به خصوص بناهای تشریفاتی و مناسکی، از سرزمین های دوردست منتقل می شده اند اما در اغلب موارد از مصالح در دسترس استفاده شده است. آشنایی با مصالح و نحوه استفاده از آنها برای ساختن خانه ای مناسب ضروری است. اما آیا می توان گفت شکل بنا صرفاً به مصالح استفاده شده در آن بستگی

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: راپاپورت، ایموس (۱۳۸۸) انسان شناسی مسکن، ترجمه خسرو افیلیان، مشهد، آستان قدس رضوی.

احساس امنیت را داشته باشد. به نظر می‌رسد سازماندهی فضایی بر اساس عامل دفاعی مستلزم توجه به سبک زندگی و به ویژه شیوه معیشت و باورهای انسان‌ها است؛ چراکه عامل دفاع با توجه به آنها مفهوم می‌یابد؛ به عبارتی این عوامل مشخص می‌کنند که چه چیزی بیشتر شایسته دفاع است (راپاپورت، ص ۵۷).

۵. «اقتصاد»: نظریات بیشماری وجود دارد که اقتصاد را یکی از مهمترین عوامل تعیین کننده شکل بنا و بلکه مهمترین آنها معرفی می‌کند. شواهد زیادی در دست است که انسان‌ها در همه ادوار خانه‌هایی متناسب با شیوه معیشت و توان اقتصادی خویش بنا نموده‌اند. اما شواهدی نیز موجود است که شکل بنا را از انحصار عامل اقتصاد خارج می‌کند و تأثیر بی‌قید و شرط آنرا زیر سؤال می‌برد. شیوه اقتصادی مشابه می‌تواند سازمان‌های فضایی مختلفی ایجاد کند. راپاپورت چنین نتیجه می‌گیرد که «قوام با نظام‌های اقتصادی مشابه می‌توانند دارای نظام‌های ارزشی و جهان بینی‌های متفاوت باشند و از آنجا که خانه جلوه یا بیان فلسفه زندگی یا جهان بینی می‌باشد، در نتیجه نظام اقتصادی اثر تعیین کننده‌ای بر شکل خانه نخواهد داشت (راپاپورت، ص ۶۲). رابطه اقتصاد و سازماندهی فضایی لزوماً عقلانی نیست. بسیار اتفاق می‌افتد که با ورود به شهر یا روستایی بی‌درنگ متوجه بناهای مجلل و با عظمت می‌شویم که منطقاً باید بیانگر ثروت مالکان آنها باشد. درحالی که پس از چندی در می‌یابیم از چنان ثروت عظیمی برخوردار نیستند. نکته آنجاست که بنای مجلل نمادی از پرستیژ و حیثیت یا به عبارتی سرمایه اجتماعی مالک است نه لزوماً سرمایه اقتصادی. با نگاهی به فهرست بلندترین برج‌های جهان، درمی‌یابیم اکثر این برج‌ها که نیازمند صرف هزینه‌های گزاف هستند، در کشورهای درحال توسعه و نه کشورهای ثروتمند ساخته می‌شوند.

۶. «مذهب»: بارزترین شکل اجبار غیر فیزیکی التزام به باورهای دینی است. افراطی‌ترین دیدگاه

درباره تأثیر مذهب بر سیمای خانه آنست که خانه را به عنوان یک معبد و محلی برای عبادت می‌داند. این نظریات خانه را نمود سازماندهی فضا به دو قسم مقدس و نامقدس معرفی می‌کند. خانه فضای درون را از بیرون، خودی را از دیگری جدا می‌سازد و مأمنی برای توسل به نیروهای ماوراء طبیعی فراهم می‌کند. این قبیل نظریه‌ها تلاش دارند همه چیز را در خانه به عامل مذهب نسبت دهند. شاید با نگاهی سنجیده تر بتوان عامل مذهب را در شکل دادن به یک مجموعه، شکل کلی شهر مؤثر دانست. چراکه باعث گسترده شدن سایه بر فضای کوچه در آفتاب کویری یزد می‌شود. در نهایت نگاه جبرگرایانه باید کنار گذاشته شود. می‌دانیم واقعیتی وجود دارد، اینکه خانه نیز مانند تمام تولیدات فرهنگی دیگر دارای بار ارزشی و سمبلیک است. لذا در تعیین عوامل مؤثر بر شکل خانه لازم است ضمن بررسی فاکتورهای مادی به دین به عنوان فاکتور غیر مادی تأثیرگذار در روند سازماندهی فضایی نیز اشاره شود. «دین به عنوان عامل بیان شکل خانه بیشتر امکان گراست تا تعیین کننده» (راپاپورت، ص ۷۱)؛ همانند عوامل مادی که پیش از این بحث شد.

نکته دیگری که در مورد این رویکرد بیان می‌شود، «اهمیت متن یا زمینه» در تفسیر نشانه‌هاست. برای توضیح این مطلب، راپاپورت از چندین مثال استفاده می‌کند، از جمله این که در یک مکان بیابانی و بدون درخت، کاشت درخت است که نشانه حضور انسان قلمداد می‌شود ولی در یک جنگل، کندن و از بین بردن درخت‌ها؛ و یا در شهری خشتی در پرو، کلیسا با رنگی سفید از بقیه بناها متمایز می‌شود ولی در برخی شهرهای جزایر یونان که همه بناهای معمولی آن سفیدرنگ هستند، دیگر رنگ سفید نمی‌تواند معرف حضور کلیسا باشد و در این جا باید از عناصر دیگری به عنوان متمایزکننده استفاده کرد، مثلاً از گنبد و یا مصالحی متفاوت از بافت زمینه. با این مثال‌ها راپاپورت تأکید می‌کند که «شکل، در زمینه، معنی پیدا می‌کند» و برای فهم این

معنی، نیازمند شناخت آن فرهنگ هستیم. بنابراین، این متن است که به توضیح قواعد ظاهری کمک می‌کند و به هنگام طراحی نیز باید به همین معانی موجود در متن توجه کرد:

۱. «مطالعه معنای چندمجرایی فرهنگی معماری»: راپاپورت به توضیح رویکردی در مطالعه معنی می‌پردازد، رویکردی که معتقد است تاکنون در مطالعات محیطی از آن استفاده نشده و خودش، علاقمندی خاصی به آن نشان می‌دهد، تا جایی که حتی همین کتاب خود را بر مبنای آموزه‌های آن می‌نویسد. در این رویکرد، کلیه شیوه‌های ارتباطی غیرکلامی اعم از تن صدا، حالات چهره، وضعیت‌های کالبدی، حالات و روابط افراد به مثابه نشانه‌هایی به کمک تکمیل معنای یک کلام می‌آید و حتی از خود آن کلام، مهم‌تر می‌شود چرا که سریع‌تر و بیشتر از کلام، مورد توجه مخاطبان قرار می‌گیرند. راپاپورت، علت این مسئله را «چندمجرایی» بودن آن یاد می‌کند، یعنی حواس بیشتری را اعم از بینایی، شنوایی، بویایی و... درگیر معنی می‌سازد. او از آن جهت به رویکرد ارتباطات غیرکلامی در مطالعه محیط علاقمند می‌شود که به تعبیر خودش، محیط‌ها نیز همانند ارتباطات غیرکلامی، فاقد واژه‌های صریح برای بیان معنی هستند.

۲. «مطالعه معنای نمادین فرهنگی معماری»: راپاپورت به توضیح نمادشناسی پرداخته و در تعریف نماد چنین می‌گوید: «هرگونه عینیتی در تجربه که انسان برای آن معنی تعیین کرده است» (راپاپورت، ۱۳۸۴، ص ۴۷). راپاپورت می‌گوید که رویکرد نمادشناسی، در عرصه طراحی محیط نقشی بازی نکرده و در مطالعات مربوط به معماری تراز بالا استفاده می‌شده است. برخلاف معنی‌شناسان که بر «متن» یا «زمینه» برای فهم نشانه‌ها و چیزها تاکید دارند موضوع کلیدی از نظر طرفداران این رویکرد، «ساختار» است. راپاپورت می‌گوید که از این رویکرد، امروزه کمتر استفاده می‌شود و بیشتر برای تحلیل ساختمان‌های تاریخی مناسب

است. کاربرد عمده آن در فرهنگ‌های سنتی بوده، محیط‌هایی که در آن‌ها هنوز انگاره‌های ذهنی قوی و واضحی از محیط مصنوع وجود دارد. این رویکرد، معنای ویژه‌ای برای هر نماد در نظر می‌گیرد که به نظر می‌رسد تاحدی با تاکید رویکرد قبلی مبنی بر امکان وجود برداشت‌های مختلف از هر نماد در تعارض است. با این حال راپاپورت تاکید می‌کند که گرچه امروزه نمادها نه ثابتند و نه مشترک، اما هنوز هم در هر قلمرو فرهنگی، تداعی‌های مشترکی وجود دارد که از طریق استفاده یکنواخت، تقویت می‌شود (راپاپورت، ۱۳۸۴، ص ۴۴). این روند تا بدان جا پیش می‌رود که برخی نمادها ماهیت فرافرنگی پیدا می‌کنند.

۲. «رویکرد غیرکلامی در درک معنای فرهنگی معماری»: راپاپورت، تلاش‌هایی را برای فهم معنای محیط با استفاده از روش ارتباطات غیرکلامی آغاز می‌کند. او بحث خود را با سوال چیست اثر محیط بر رفتار افراد شروع کرده و با ذکر مثال‌هایی ثابت می‌کند که محیط، همان‌طور که در ایجاد خود از افراد و فرهنگشان تاثیر می‌پذیرد پس از آن می‌تواند بر رفتار آن‌ها نیز تاثیر بگذارد. برای مثال، راپاپورت از دو گروه صحبت می‌کند که یکی در فضایی زشت و یکی در فضایی زیبا قرار داده شده و سپس از هر کدام خواسته‌اند که ارزیابی‌ای بر یک مجموعه عکس داشته باشند. نتیجه آزمایش حاکی از آنست که افراد واقع شده در محیط زشت، نمره‌های کمتری به عکس‌ها داده‌اند. او از مقدمه استفاده کرده و بحث تعامل هویت و موقعیت را پیش می‌کشد، این‌که موقعیت‌های اجتماعی نیز توسط شرایط محیطی مورد قضاوت دیگران قرار می‌گیرند. پس از طرح تاثیر محیط بر رفتار، راپاپورت در این‌جا چگونگی این فرآیند را زیر سوال می‌برد. به عبارت دیگر سوال او اینست، حال که پذیرفته‌ایم محیط، رفتار را کنترل می‌کند و از آن جایی که آن، واژگان و زبانی برای ارتباط با افراد ندارد پس چگونه با آن‌ها حرف زده و پیام خود را منتقل می‌کند؟ او برای توضیح

این مطلب، عکس یکی از آگهی‌های چاپ شده درباره فروش یک ساختمان اداری را منتشر کرده و از خوانندگان می‌خواهد که آن را تحلیل کنند. این عکس، چه اشاراتی دارد و با کدام نشانه‌ها سعی بر ترغیب افراد به خریدن این بنا می‌کند؟ توالی پنجره‌های نورانی و جهت رو به بالای آن، نوعی مفهوم پیشرفت، موفقیت و ارتقاء در کار را با خود حمل می‌کند که گویی در این ساختمان امکان پذیر خواهد شد. راپاپورت از این مثال نتیجه می‌گیرد که مردم غالباً براساس خوانش نشانه‌های محیطی دست به عمل می‌زنند. بنابراین، زبانی که در این اشارات به کار می‌رود باید کاملاً قابل درک باشد. اگر کدها فهمیده نشوند، فرد نمی‌تواند با محیط ارتباط برقرار کند. این تجربه بسیار شبیه همان اتفاقی است که برای افراد در محیط‌های ناآشنای فرهنگی می‌افتد و به اصطلاح، آن‌ها را دچار شوک فرهنگی می‌سازد. قابل خواندن بودن نشانه‌ها و اشارات گرچه مسئله مهمی است ولی پیش از آن، هر اشاره باید دیده شده و مورد توجه فرد قرار گیرد؛ چراکه تنها در این صورت می‌تواند پیام خود را منتقل کند. بنابراین نشانه‌هایی که جلب توجه نمی‌کنند و یا نشانه‌های ناخوانا قابلیت کنترل رفتاری نخواهند داشت. راپاپورت در این مورد تا آنجا پیش رفته که می‌گوید: «محیط همانند فرهنگ، به طور سنتی در شناساندن هنجارهای مناسب رفتاری در گروه نقش داشته است و بدون چنین مساعدتی، رفتار صحیح، سخت و طاقت‌فرسا می‌شود» (راپاپورت، ۱۳۸۴، ص ۶۷).

۴. «قواعد فهم اشاره‌های فرهنگی معماری»: پرسش بعدی راپاپورت درباره اینست که قواعد فهم اشاره‌های معماری و محیط، چگونه یاد گرفته می‌شوند؟ بسیاری از آن‌ها معمولاً در سال‌های ابتدایی زندگی در طول فرهنگ‌سازی یاد گرفته می‌شوند و در مورد مهاجران نیز، با ورود به محیط جدید، فرآیند فرهنگ‌پذیری فعال شده و قواعد جدید آموخته می‌شوند. راپاپورت، فرهنگ را اعم از مادی و

غیرمادی «اطلاعات منجمد» نامیده و تاکید می‌کند بیشترین سازگاری بین معانی مرتبط با محیط‌ها و رفتارها را زمانی می‌بینیم که انگاره‌های مشابهی رفتار و محیط را کنترل کنند. به عبارت دیگر، محیط بر مبنای ارزش‌ها و اصولی ساخته شده باشد که رفتارهای افراد را نیز شکل داده و هدایت می‌کنند. خلاصه بحث راپاپورت آنست که افراد با ورود به یک محیط، نشانه‌ها و اشاراتی را دیده، فهمیده و سپس می‌پذیرند. او در این جا تاکید ویژه‌ای بر نقش فضای خانگی در فرهنگ‌پذیری کودکان می‌کند، خصوصاً کودکانی که در مرحله پیش از یادگیری زبان قرار دارند. مثلاً، بچه‌هایی که در اطاق پدر و مادر می‌خوابند درک متفاوتی نسبت به فضا دارند تا بچه‌هایی که در فضایی جداگانه پرورش می‌یابند و یا خانه‌هایی که قلمروهای جداگانه زنانه/ مردانه دارند درک متفاوتی نسبت به محیط و اشارات آن برای بچه‌ها ایجاد می‌کنند. درک افراد از نظم/ بی‌نظمی، رسمی بودن/ غیررسمی بودن از خانه دوران کودکی به افراد آموخته می‌شود. بنابراین طبق نظر راپاپورت، محیط در عام‌ترین معنای خود می‌تواند به عنوان وسیله‌ای آموزشی برای کودکان در نظر گرفته شود. او در ادامه می‌گوید همان‌طور که قضاوت افراد درباره سردی یا گرمی آب، بستگی به تجربیات حسی پیشین آن‌ها دارد تفسیر و تحلیل آن‌ها از محیط نیز وابسته به تجربه‌های گذشته‌شان و تصاویری است که از آن‌ها در ذهن دارند. محیط کسل‌کننده یا جذاب، محیط آرام یا شلوغ، امن یا ناامن، تمیز یا کثیف، هماهنگ یا ناهماهنگ و... همه به تجربیات پیشین انسان‌ها بستگی دارد، این که یک فرد از روستا آمده باشد یا از کلان‌شهر می‌تواند داوری او را درباره یک شهر متفاوت از دیگری کند چرا که این دو، «زمینه‌های ذهنی متفاوتی» دارند که تفسیرشان از نشانه‌های محیطی را دگرگون می‌سازد. بنابراین، «گروه‌های با شرایط متفاوت، سلیقه‌های کیفی محیطی متفاوتی دارند و اشارات مشابه را به طور متفاوتی ارزیابی می‌کنند» (۱۳۸۴،

ص ۷۸)؛ بنابراین طراحان و استفاده‌کنندگان، محیط را به گونه‌ای متفاوت می‌بینند و ارزیابی می‌کنند به طوری که معناهای مورد نظر طراحان، اغلب دریافت نمی‌شود، اگر شود فهمیده نمی‌شود و یا اگر شود احتمال نپذیرفتن و رد شدنش هست. برای اجتناب از این اتفاق، راپاپورت، «یاد گرفتن دانش فرهنگی و زمینه‌ها» را به طراحان توصیه می‌کند که به زعم خودش، کار چندان سختی هم نیست. اگر تمام این مراحل به درستی طی شود طبق دستورالعملی که محیط به آن‌ها می‌دهد رفتار می‌کنند و ما نوعی سازگاری را شاهدیم. این اتفاق آن‌قدر تکرار می‌شود که بدیهی به نظر می‌رسد و شاید کسی متوجه آن هم نشود ولی راپاپورت می‌گوید احساس و موضع‌گیری نسبت به محیط اصلاً بدیهی نیست و کاملاً طی یک فرآیند شکل می‌گیرد، منتها ما زمانی متوجه این فرآیند می‌شویم که کار بیفتد و مختل شود و ما دیگر نتوانیم قواعد محیط و رفتاری را که از ما مطالبه می‌کند بفهمیم، مثل زمانی که وارد یک فرهنگ غریبه می‌شویم. راپاپورت، نظریات خود را با استفاده از نظریات ادوارد هال در تقسیم‌بندی انواع فضا کامل می‌کند؛ تقسیم‌بندی سه‌گانه فضاهای ثابت، نیمه‌ثابت و غیرثابت. منظور از فضاهای ثابت، بخش‌هایی از فضا هستند که ندرتاً و به آهستگی تغییر می‌کنند مانند عناصر معمارانه‌ای چون در، دیوار و... عناصر نیمه‌ثابت، انواع چیدمان، مبلمان، پرده، اثاثیه، گیاهان و بخش‌هایی از فضا را شامل می‌شوند که به آسانی و با سرعت تغییر می‌کنند. منظور از عناصر غیرثابت نیز انسان‌ها هستند که مدام در فضا حرکت می‌کنند و جابه‌جا می‌شوند. راپاپورت در بین این انواع سه‌گانه فضا، دو مورد آخری را معنادارتر دانسته و می‌گوید که معانی بیشتر در آن‌ها کدگذاری شده و از خلال آن‌ها منتقل می‌شوند چرا که در بسیاری موارد، فضاهای ثابت، دقیقاً یکی هستند و تنها فضاهای نیمه‌ثابت و یا غیرثابتند که ماهیت‌هایی جداگانه به آن‌ها می‌دهند. مثلاً در چتل هیوک، تفاوت

اطاق‌های مسکونی و نمازخانه، نه در فضای ثابت بلکه در مبلمان و تزئینات اغراق شده و بسیار زیاد نمازخانه است. البته راپاپورت همچنان بر این نکته پافشاری دارد که در گذشته و معماری و شهرسازی سنتی، فضاهای ثابت نسبت به امروزشان نقش به مراتب بیشتری در برقراری ارتباط و انتقال پیام داشتند. (این بحثی است که مفصلاً در کتاب منشأ فرهنگی مجتمع‌های زیستی به آن پرداخته شده است). ولی امروزه که مردم، اغلب فضاهای ثابت را نمی‌سازد بلکه در آن‌ها سکونت می‌کنند نقش عوامل نیمه‌ثابت به مراتب بیشتر است چرا که هنوز هم افراد به محض تعویض یک خانه، شروع به تغییرات اساسی عناصر نیمه‌ثابت آن متناسب با سلیقه و نیاز خود می‌کنند؛ به عبارت دیگر، فرآیند شخصی‌سازی فضا را انجام می‌دهند. پس از معرفی دورنمایی از نظریه هال در باب فضا، راپاپورت به بحث خودش بازمی‌گردد و این که اعتبار رویکرد غیرکلامی عموماً در حوزه عناصر غیرثابت (انسان‌ها) است ولی او در این جا آن‌را به شکلی تعمیم‌یافته برای دو عنصر دیگر نیز استفاده می‌کند.

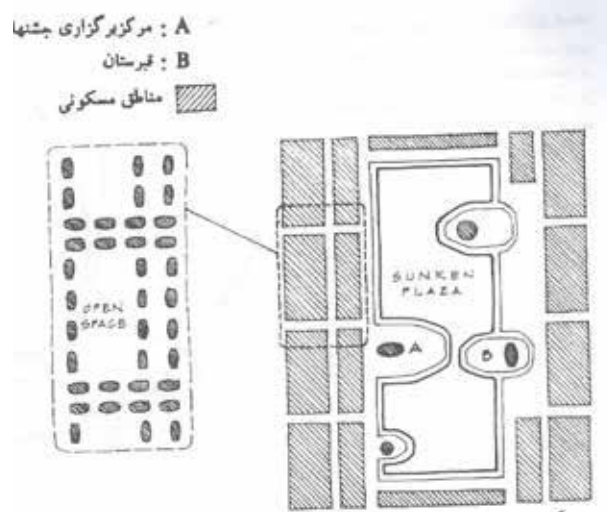
۵. «قواعد خوانش فرهنگی معماری و محیط»:
راپاپورت در این مرحله از کار خود به معرفی برخی قواعد خوانش محیط می‌پردازد. از جمله می‌گوید عموماً بناهایی که در ارتفاع قرار دارند از اهمیت فرهنگی بناهای مقدس عموماً با ارتفاع در ارتباطند ذهن در وهله اول، احتمال خاص بودن آن‌ها را می‌دهد، خصوصاً اگر مشاهده‌کننده فردی از فرهنگ تایلندی باشد که در آن، هیچ‌کس نمی‌توانسته بالاتر از ساختمان شاه، خانه‌اش را بسازد و یا منقوش‌تر و با تزئیناتی بیشتر و یا در کامبوج، این نجبا هستند که خانه‌های خود را بر ارتفاع می‌سازند و بردگان فقط مجاز به خانه‌سازی در کف هستند.

قاعده دیگر، «مرکز / پیرامون» است. در بسیاری از جوامع سنتی، مکان مرکزی، به نوعی با شان و مقام در ارتباط است و ساختمان‌های واقع شده در

مدیر شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۱۸۳



تصویر ۲. نقشه شماتیک ریل آلتو در اکوادور، ۳۱۰۰ قبل از دوران معمول. همانطور که دیده می شود، منطقه A محل جشنها، منطقه B محل قبرستان و در مجاورت میدان مرکزی محل اقامتی اشراف و حاکمان قرار داشته است که در نحو و قواعد خوانش فرهنگی محیط قابل تأمل است؛ ماخذ: تصویر: موریس، ۱۳۸۴، ص ۴۴۲.

مدیریت شهری

فصلنامه مدیریت شهری
Urban Management
شماره ۳۹ تابستان ۹۴
No.39 Summer 2015

۱۸۴

راپاپورت از پکن باستان مثال می زند، شهری کم ارتفاع و خاکستری رنگ که مکان های مقدسش در مرکز و بر روی ارتفاع قرار داشت. این بناها ابعادشان بزرگتر از بناهای معمولی بود و شکلی تر و باتزیئات بیشتری ساخته شده و رنگ های بیشتری در آنها وجود داشت. عمر بنا، قاعده محیطی دیگری است که او به آن اشاره می کند. قدیمی بودن یک بنا می تواند نشانی از اهمیت و مقام آن باشد ولی این نیز به متن وابسته است چرا که به قول خود راپاپورت، بناها در آمریکا، برخلاف اروپا که تاریخی می شوند، فرسوده می شوند! جهت قرار گرفتن بنا هم در برخی از فرهنگ های سنتی معنادار بوده است. نوع مصالح هم در این جا حائز اهمیت است چرا که مثلا در دهکده های ابتدایی آمریکای کهن، خشت، تنه در ساخت ساختمان های عمومی استفاده می شده، سپس نخبگان از آن استفاده کردند و در نهایت، عوام. یا در برخی مناطق آمریکای لاتین، هرچه از سمت چوب و بام پوشالی به سمت گل و آجر قرمز بروی، یعنی حرکت از طبیعت به سمت فرهنگ و این یعنی تشخیص اجتماعی بیشتر. در بسیاری

پیرامون، عموما اهمیت کمتری داشته و به افراد دون پایه تری تعلق دارند. دوگانه راست/چپ نیز از همین نوع است. در فرهنگ های زیادی، جهت راست، با مفهوم مثبت و خیر در ارتباط بوده و جهت چپ با مفهوم منفی و شر. رنگ ها نیز بخش دیگری از خوانش قواعد محیطی هستند و جزء اولین تفاوت هایی هستند که عموما به چشم می آیند. راپاپورت می گوید گرچه در فرهنگ امروز ایالات متحده، استفاده از رنگ ها در محیط، اختیاری است ولی در فرهنگی مثل فرهنگ ناواهو، رنگ ها در طیفی از خوب و بد قرار گرفته و هویت های ویژه ای دارند. به عنوان مثال، سفید و آبی، رنگ های مذکر قلمداد می شوند و زرد و سیاه، مونث. دوگانه مفهومی سیاه و سفید نیز در بسیاری از فرهنگ ها دیده شده و بر محیط اعمال می گردد. (مثلاً رنگ کلیسا را سفید انتخاب می کنند). با این حال برخی رنگ ها نیز کمابیش ماهیت و معنایی فرافرهنگی پیدا کرده اند مثلا زرد به جهت تداعی خورشید، رنگ گرما و ثمربخشی است، قرمز، یادآور خون و خشونت و قدرت و سبز، نشانی از جوانی و بهار و امید.

امتداد تاریخ گستردگی داشته و لذا در هر برهه‌ای امکان پیدا کردن بنایی که جای خانه روزانه را در بخشی از سلوک زندگی انسان‌ها بگیرد، وجود داشته است. در عین حال، مسئله اساسی پیش روی انسان شهرنشین امروز، زندگی در دنیایی نامتعادل و بیگانه است، دنیایی که بسیاری از بخش‌های آن خارج از حوزه اختیار و عمل او شکل می‌گیرد و خانه نیز یکی از همین بخش‌ها است. آنچه امروزه ساخته می‌شود، باید «مکان» نام گیرد که در تقابل با «تامکانه‌های قرن بیست و یکمی» عموماً برگرفته از نیازها و ارزش‌های مردم ساکن در آن نیست؛ چنانچه سازمان‌دهی فضا به گونه دیگری صورت می‌گیرد و جهان‌بینی دیگرانی در قالب خانه‌ها تجسد می‌یابد که لزوماً نمی‌دانند چه کسانی قرار است در خانه سکونت یابند و چه می‌خواهند. ضوابط و مقررات نیز اغلب توجه کم‌رنگی به مسائل و ملاحظات فرهنگی دارند و درک و اجرای آن را به سلیقه و تشخیص سازندگان واگذار می‌کنند. از سویی دیگر، تحولات اقتصادی-اجتماعی قرون هجدهم و نوزدهم، کلانشهرها، شهر-ناحیه‌ها و مجتمع‌های عظیم را بوجود آورد. در این زمان با گسترش شاهراه‌ها، اختراعات، تمرکز صنایع، مهاجرت‌های روستایی، تراکم جمعیت و آلودگی، دگرگونی‌های اساسی در ساختار و بافت شهرها بوجود آمد؛ بدین ترتیب نظامی که در دوره‌های پیشین حاکم بود، از بین رفت و عملکرد شهر دگرگون و انقلاب صنعتی بر شهر مسلط شد. در این زمان و همچنین پس از قرن بیستم نظریه‌های متعدد شهری و طرح‌ها و الگوهای مختلفی برای ساماندهی فضایی شهرها بخصوص شهرهای بزرگ ارائه می‌شود. تمام این نظریه‌ها، بی‌نظمی و آشفتگی شهر صنعتی را خاصه در حوزه مفهوم خانه و مسکن پیشنهاد می‌کنند. تجزیه و تحلیل فرهنگ برای طراحی محیط‌های مصنوع اهمیت دارد؛ چراکه شیوه هرکدام از گروه‌ها ویژگی خاص خود را دارد که عوامل عضویت در گروه اجتماعی نظیر سن، جنس،

از قسمت‌های خاورمیانه، سقف مسطح نشانه‌ای از فقر است و سطح شیب‌دار پوشیده شده با سفال، نمادی از موقعیت خوب. برای همین بسیاری از مردم حاضرند استفاده سنتی از پشت‌بام را فدای کسب موقعیت بهتر اجتماعی از طریق سقف‌های شیب‌دار کنند. امروزه نیز، تراکم، الگوهای منظم شهرسازی و یا الگوهای پیچیده و درهم، حضور درخت و فضای سبز و یا کمبود آن، میزان توجه به مسئله تعمیر و نگهداری بنا و مسائلی از این دست، اشاره‌های جدیدی هستند که بر احساس ما از فضا تاثیر می‌گذارند.

۶. «معماری و تعاملات فرهنگی در محیط»: آخرین بحث راپورت به پرسش کشیدن این مسئله است که افراد چه‌طور در فضاهای عمومی شهری و یا معماری با هم تعامل می‌کنند، درحالی که می‌دانیم کسی با غریبه‌ها تعامل نمی‌کند؟ پاسخ اینست: افراد برخی اشاره‌ها و نشانه‌ها را از ظاهر و رفتار یکدیگر دیده و تحلیل می‌کنند، تناوب در دیدن نیز باعث می‌شود که آن فرد را از دایره غریبه‌ها خارج کرده و آشنا کنند. ضمن آن که محیط‌های عمومی هم رفته‌رفته تخصصی‌تر شده و امکان برقراری ارتباطاتی را بین افرادی همگون افزایش می‌دهند. به عبارت دیگر، این محیط‌های عمومی تخصصی شده، برخی افراد را به داخل خود دعوت کرده و به برخی دیگر می‌گویند: همان بیرون بمان! به این واسطه نیز مکان، نقش پررنگ‌تری در برقراری و سازماندهی ارتباطات انسانی در شهرهای ناهمگن امروز بازی می‌کند. اهمیت این مسئله به قدری است که راپورت تصریح می‌کند که فضاها مردم را به وضوح طبقه‌بندی کرده و تعاملات و ارتباطات را محدود می‌کنند. چنان‌چه اگر هیچ طبقه‌بندی‌ای وجود نداشته باشد تعاملات کمتر و کمتر شده و به حدی می‌رسد که افراد دیگر هیچ تعاملی با بیگانگان نخواهند داشت.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

الگوهای معنایی از خانه در زندگی روزمره انسانی به

طبقه، مذهب، تحصیلات، حرفه، ایدئولوژی و غیره آن را تعیین می کند. روش زندگی به طور فزاینده ای در تقسیم بندی بازار مسکن، تحقیقات علمی درباره استفاده کنندگان و در طراحی واحدهای مسکونی مورد استفاده قرار می گیرد. شیوه زندگی افراد را می توان با سنجش الگوی مصرف، خوراک، حمل و نقل، رسانه ها، نوع تفریح و گذران فراغت، ارتباطات جمعی، نوع استفاده از محیط اجتماعی تعیین نمود. از سویی دیگر، معماری نزد بشر اولیه با «تعیین حریم و شاخص کردن قلمرو» صورت پذیرفته و با گذر زمان به شکل پیچیده ای «بازتاب وضعیت زندگی اجتماعی» بشر شده است. تحقق نیاز به تصرف فضا و تغییرات آن که در ابتدا با علامتگذاری انسان صورت می پذیرفته، در طی زمان تکامل پیدا کرد: «۱. نخست آنکه پاسخگوی ارتقاء شعور و مفهوم هر آن چیزی است که انسان در دنیای پیرامونی خود انجام می دهد و بازنمایی کارهای وی و فرافکنی مقیاس کوچکی از دنیایی است که برای خود ساخته است؛ و ۲. دوم در پاسخ به نیاز بشر به ارتقای رفاه و ویژگی تلاش برای بهبود وضعیت محیط زیست پیرامون، متناسب با اوضاع اجتماعی مشخص تغییر یافته است».

در پایان باید گفت که؛ مفهوم سکونت در نزد اندیشمندان علوم اجتماعی را باید در رویکرد نظری کلی تر آنان به «فضا» جستجو نمود. هر علمی به فراخور موضوع و روشی که اتخاذ کرده تعاریف مختلفی از فضا دارد. در علوم اجتماعی فضا مفهومی پیچیده است و معنایی گسترده تر از تعاریف صرفاً فیزیکی یا طبیعی دارد. کمتر تعریف جامعی از فضا ارائه شده است که قادر باشد ابعاد مفهومی و کارکردی آنرا پوشش دهد. دیوید هاروی اذعان می دارد که ماهیت فضا در تحقیقات اجتماعی هنوز ناشناخته و مبهم باقیمانده است. یکی از مهمترین نظریه پردازان فضا در حیطه ی اجتماعی و شهر، ایموس راپاپورت است. راپاپورت کنشگران انسانی را یکی از فاکتورهای مهم فضا تلقی می نماید بر این

اساس نظریات رایج در باب فضا را به سه دسته تفکیک می کند؛

۱. نظریاتی که فضا را تعیین کننده روابط انسانی قلمداد می کنند،
۲. نظریاتی که روابط انسانی را شکل دهنده فضا می دانند،
۳. نظریاتی که فضا و انسان را در تعامل متقابل می پندارند.

در عین حال نظریات مربوط به سکونت را می توان در تقسیم بندی زیر هم دید:

۱. اگرچه محیط، همانند فرهنگ، به طور سنتی در شناساندن هنجارهای مناسب رفتاری در گروه نقش داشته است و بدون چنین مساعدتی، رفتار صحیح، سخت و طاقت فرسا می شود. اما عدم توجه به کنشگر انسانی نظریه پردازان دسته نخست را به جبر محیطی سوق می دهد؛ در حالی که نگاهی به خانه های قبایل بومی در سراسر جهان از اسکیموها گرفته تا بوروهای غرب آمازون نشان می دهد که اقلیم و ویژگی های محیطی تنها عامل تعیین کننده در ساختن محیط های مصنوع نیست.

۲. نظریات دسته دوم در تقابل با دسته نخست، بر اختیار بی حد و حصر انسان تأکید می کند. این نظریات محرک پیدایش اندیشه های آرمان شهرگرایانه در دوران پس از انقلاب صنعتی شد و نظریه پردازانی چون فوریه، کابه، گودین از این ایده دفاع کردند که مسایل ناشی از رابطه انسان ها با جهان و بین خودشان را نوعی خردگرایی، علم و فن می تواند حل کند.

۳. بر اساس نظریات تعاملی گروه سوم که راپاپورت نیز یکی از مدافعان آن است، فضا امکانات و در عین حال محدودیت هایی ایجاد می کند و انسان ها با توجه به معیارهای فرهنگی خود دست به انتخاب و تأثیر بر فضا می زنند. انسان محیط مصنوع تولید می کند و سپس این محیط بر نوع رفتار و ارتباط انسان تأثیر می گذارد.

منابع و مآخذ

۱. احمدی، بابک (۱۳۷۲) گستره همگانی در نگرش انتقادی هابرماس، مجله گفتگو، شماره ۱.
۲. احمدی، بابک (۱۳۸۱) هایدگر و پرسش بنیادین، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.
۳. احمدی، بابک (۱۳۸۱) هایدگر و تاریخ هستی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.
۴. اوژه، مارک (۱۳۸۷) نامکان؛ درآمدی بر انسان شناسی سوپرمدرنیته، ترجمه منوچهر فرومند، تهران، دفتر پژوهش های فرهنگی
۵. استرول، اورام (۱۳۹۰) فلسفه ی تحلیلی در قرن بیستم، ترجمه: فریدون فاطمی، تهران: مرکز، چاپ چهارم
۶. باشلار، گاستون (۱۳۹۱) بوطیقای فضا، ترجمه: مریم کمالی، محمد شیربچه، تهران: روشنگران و مطالعات زنان، چاپ اول
۷. بارکر، کریس (۱۳۸۸) مطالعات فرهنگی (نظریه و عملکرد)، ترجمه مهدی فرجی و نفیسه حمیدی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
۸. برمن، مارشال (۱۳۸۹) تجربه مدرنیته، ترجمه: مراد فرهادپور، تهران: طرح نو، چاپ هشتم
۹. برن، آگ و نیم کوف (۱۳۸۰) زمینه جامعه شناسی، ترجمه: آریان پور، تهران، انتشارات نگاه.
۱۰. برولین، برنت (۱۳۸۳) معماری زمینه گرا، ترجمه راضیه رضازاده، تهران، نشر خاک.
۱۱. بنتلی، ای. ین و دیگران (۱۳۸۷) محیط های پاسخده: کتاب راهنمای طراحان، ترجمه مصطفی بهزادفر، انتشارات دانشگاه علم و صنعت، تهران.
۱۲. پرتوی، پروین (۱۳۹۲) پدیدارشناسی مکان، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر، چاپ دوم.
۱۳. پرتوی، پروین (۱۳۸۲) مکان و بی مکانی: رویکردی پدیدارشناسانه، نشریه هنر های زیبا، ش ۱۴، تهران.
۱۴. پوردیهیمی، شهرام (۱۳۹۰) فرهنگ و مسکن، مسکن و محیط روستایی، شماره ۱۳۴.
۱۵. جیکوبز، جین (۱۳۸۶) زندگی و مرگ شهرهای بزرگ امریکا، مترجم: پارسا، حمیدرضا؛ افلاطونی، آرزو، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۶. چایلد، گوردون (۱۳۵۲) انسان خود را می سازد، ترجمه اسدپور پیرانفر، تهران، انتشارات پیام.
۱۷. خاتمی، محمود (۱۳۸۴) جهان در اندیشه هایدگر، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم.
۱۸. دارتیک، آندره (۱۳۷۶) پدیدارشناسی چیست؟، ترجمه دکتر محمود نوالی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها.
۱۹. راپاپورت، ایموس (۱۳۶۶) منشا فرهنگی مجتمع های زیستی، ترجمه راضیه رضازاده، جهاد دانشگاهی دانشگاه علم و صنعت ایران، تهران
۲۰. راپاپورت، ایموس (۱۳۸۲) خاستگاه های فرهنگی معماری، ترجمه صدف ال رسول و افرا بانک، فصلنامه خیال، شماره ۸، زمستان
۲۱. راپاپورت، ایموس (۱۳۸۵) معنای نظم شهر، ترجمه سمیه جیریایی، سایت انسان شناسی و فرهنگ.
۲۲. راپاپورت، ایموس (۱۳۸۵) مقاله خاستگاه فرهنگی معماری، ترجمه صدف آل رسول، افرا بانک، در: فصلنامه فرهنگستان هنر، زمستان ۱۳۸۲.
۲۳. راپاپورت، ایموس (۱۳۸۵) مقاله فرهنگ و نظم شهری، ترجمه سمیه جیریایی، سایت انسان شناسی و فرهنگ.
۲۴. راپاپورت، ایموس (۱۳۸۵) مقاله همگنی یا ناهمگنی در محله های شهری، ترجمه شبمن اسماعیلی، سایت انسان شناسی و فرهنگ.
۲۵. راپاپورت، آمووس (۱۳۶۶) منشا فرهنگی مجتمع های زیستی، ترجمه راضیه رضازاده، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه علم و صنعت.
۲۶. راپاپورت، آمووس (۱۳۸۸) انسان شناسی مسکن، ترجمه خسرو افضلیان، تهران، حرفه هنرمند.
۲۷. راپاپورت، آمووس (۱۳۸۸)، انسان شناسی مسکن، ترجمه خسرو افضلیان، تهران: نشر حرفه هنرمند.
۲۸. راپاپورت، آمووس (۱۳۸۴) معنی محیط ساخته

شده: رویکردی در ارتباط غیرکلامی، ترجمه فرح حبیبی، تهران، انتشارات پردازش و برنامه ریزی شهری.

۲۹. رفیع‌فر، جلال‌الدین، قربانی، حمیدرضا (۱۳۸۵) از کوچندگی تا یکجانشینی، رویکرد مردم‌باستان‌شناسی بر خاستگاه خانه و استراتژی معیشتی در دوره نوسنگی، نامه انسان‌شناسی، ۱۳۸۵، ش ۹.

۳۰. زینالی‌اناری، محمد (۱۳۹۴) زبان‌شناسی خانه (۱)، انسان‌شناسی و فرهنگ.

۳۱. سارلی، طاهر (۱۳۸۱) اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ترکمن‌ها از دوران قاجاریه تا پایان پهلوی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه زنجان.

۳۲. ساسن، ساسکیا (۱۳۸۹) جامعه‌شناسی جهانی شدن. ترجمه مسعود کرباسیان، نشر چشمه، تهران.

۳۳. ساک لوفسکی، رابرت (۱۳۸۴)، درآمدی بر پدیدارشناسی، ترجمه محمدرضا قربانی، تهران، نشر: گام نو.

۳۴. سلوج، مایک، الن وارد (۱۳۸۷) جامعه‌شناسی شهری، ترجمه: ابوالقاسم پوررضا، تهران: سمت، چاپ ششم

۳۵. شار، ادم (۱۳۸۹)، کلبه‌هایدگر، ترجمه ایرج قانونی، تهران: نشر ثالث.

۳۶. فاضلی، محمد (۱۳۸۶) مدرنیته و مسکن، فصلنامه علمی پژوهشی تحقیقات فرهنگی، سال اول، شماره ۱.

۳۷. فکوهی، ناصر (۱۳۸۳) انسان‌شناسی شهری، تهران، نشر نی.

۳۸. کینگ، مارک (۱۳۸۳)، جغرافیای فرهنگی، ترجمه مهدی قرخلو، تهران: انتشارات سمت.

۳۹. معیت، محمد مهدی (۱۳۸۸)، سوپر مدرنیته عبور از پست‌مدرنیسم و یافت روایت "بی‌گون" از بی‌مکانی، سامانه ارتباطی و اطلاع‌رسانی معماران معاصر ایران.

۴۰. موریس، جیمز (۱۳۸۸) تاریخ شکل شهر تا انقلاب صنعتی، ترجمه راضیه رضازاده، انتشارات

دانشگاه علم و صنعت ایران، چاپ ششم.

۴۱. نقی زاده (۱۳۸۱) تاثیر معماری و شهر بر ارزشهای فرهنگی، هنرهای زیبا، شماره ۱۱، تابستان ۱۳۸۱.

۴۲. نوربرگ- شولتز، کریستیان (۱۳۸۷)، مفهوم سکونت: به سوی معماری تمثیلی، ترجمه محمود امیر یاراحمدی، تهران، نشر آگه.

۴۳. نوربری شولتز، کریستین (۱۳۸۰) تفکر هایدگر در معماری، ترجمه نیر طهوری، نشریه معمار، شماره ۱۲.

۴۴. نوربری شولتز، کریستیان (۱۳۸۲) معماری: معنا و مکان، ترجمه ویدا نوروز برازجانی، تهران، نشر جان جهان.

۴۵. ورنو، روژه، ژان وال (۱۳۸۷) نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم

۴۶. هایدگر، مارتین (۱۳۸۹) شعر زبان و اندیشه‌ی رهایی، ترجمه: عباس منوچهری، تهران: مولی، چاپ دوم

۴۷. هایدگر، مارتین (۱۳۹۰) هستی و زمان، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ چهارم.

۴۸. هوسرل، ادموند (۱۳۸۱)، تأملات دکارتی مقدمه‌ای بر پدیده‌شناسی، ترجمه: عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.

۴۹. یاراحمدی، محمود امیر (۱۳۷۸)، به سوی شهرسازی انسان‌گرا، تهران: شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری.

۵۰. یزدانی، محمود، کاویانی یونس و یاری ارسطو (۱۳۸۷) هویت فضایی و شهر از دیدگان دانش جغرافیا، مجله شهرنگار، سال هشتم، شماره ۴۹. 51.Hauge, Ashild Lappegard, 2007, Identity and place: a critical comparison of three identity theories, in Architectural Science Review